

چه‌گونه "بامداد"

افکار "و. آئیژ" و شرکاء را بسط و "تکامل" می‌دهد

قرار بود این سند، که قبلاً تهیه شده بود، بخشی از متن شماره بیست و چهارم دوره نشراتی چهارم شعله جاوید را تشکیل دهد. اما ضرورت تمرکز روی مباحثات مربوط به امضای "توافق‌نامه صلح" میان متجاوزین و اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و طالبان در شعله جاوید ما را واداشت تا از نشر این سند در شعله جاوید صرنظر نماییم و آن را به عنوان یک جزوه مستقل منتشر سازیم.

"هیئت تحریریه شعله جاوید"

حوت ۱۳۸۸

چه‌گونه "بامداد"

افکار "و. آئیژ" و شرکاء را بسط و "تکامل" می‌دهد

سندی که همین اکنون در دسترس ما قرار دارد، سندی است که توسط "بامداد" تحت عنوان «واژه "کمونیست" نباید چاشنی خزعبلات نویسی شود» به رشته تحریر در آمده است. این سند نه تنها تسلیم‌طلبانه است، بلکه یک سند کاملاً ضد علمی و ضد حزبیت کمونیستی یا به عبارت دیگر ضد مارکسیستی - لنینیستی - مانویستی و انحلال‌طلبانه است. این سند در حقیقت تکامل دهنده افکار و عقاید کتاب «افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی...» و سند «تحلیلی از اوضاع جاری افغانستان و وظایف ما» و دشنام‌نامه «حجت السلام "کمونیست"، داروغه "جرگه مارکسیست- لنینیست- مانویست‌ها"» می‌باشد. البته این احتمال نیز وجود دارد که نویسنده سند «واژه "کمونیست" نباید چاشنی خزعبلات نویسی شود» و نویسنده کتاب «افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی» یک نفر باشد. نویسنده سند تلاش نموده تا افکار و عقاید رفرمیستی و تسلیم‌طلبانه "کتاب" و دو سند دیگر شرکاء را در ضدیت با حزب کمونیستی تکامل دهد. ما این انحراف عمیق ایدیولوژیک- سیاسی ضد مارکسیستی- لنینیستی- مانویستی و انحلال‌طلبانه را به خوبی نشان خواهیم داد، وجه مشترک سه سند فوق‌الذکر را برای خوانندگان مشخص خواهیم ساخت و پیوندهای تسلیم‌طلبانه مشترک آن‌ها را روشن خواهیم ساخت.

در کتاب «افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی» که نویسنده آن "و. آئیژ" معرفی شده است می‌خوانیم که:

«باید تشکل سرتاسری را به مثابه بديل سومى در جامعه بنیاد نهاد و هم خود و هم مردم را از سرگردانی، بی‌برنامگی و قحط شخصیت رهانید. آن بديل بحیث یک نیروی منسجم با برنامه می‌تواند در تمام عرصه‌های ممکن با قدرت و توانمندی حضور بیابد. نمایندگان دريارلمان بروند و به حیث یک اپوزیسیون نیرومند، در تقابل آنچه نادرست و خلاف منافع مردم است موضع‌گیری روشن بکنند و طرح‌های سالم خود را به گوش

مردم برساند.» (صفحة ۲۱۳ کتاب - تأکید روی کلمات از ماست)

«در مسائل دیگری مثل پارلمان و جرگه‌ها و غیره نیز می‌توان نماینده فرستاد، اما با برنامه‌ی روشن و موضع انتقادی از همه نا بسامانی‌ها و افشای زد و بندها و خورد و بردها و سیاست‌های ضد مردمی حکام وقت» (و. آئیژ - افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی... صفحه 225 - تأکید روی کلمات از ماست)

در صفحه دهم سند "تحلیل اوضاع جاری افغانستان و وظایف ما" آمده است:
«سخن کوتاه ما می‌توانیم تشکیلات متناسب خود را بسازیم و در آن کار کنیم... گره کار این است که یک مشی درست متناسب با اوضاع جامعه خود مان تدوین شود، یک گروه مصمم و معتقد در تطبیقش حاضر به عمل شوند...» (تأکیدات از ماست)

در دشنام‌نامه "حجت‌الاسلام" کمونیست، داروغة جرگه مارکسیست- لنینیست- مانونیست‌ها"، ضمن دروغ‌پردازی‌های به اصطلاح شاخ‌دار زیادی و فحش‌های رکیک بسیاری علیه ما، که لزومی ندارد با تکرار آن‌ها بخشی از سند کنونی را آلوده سازیم و ادبیات آن را به سطح ادبیات لومپنانه پایین بیاوریم، می‌خوانیم که:

«بگذار امپریالیست‌های اشغال‌گر افغانستان ویران را آباد نمایند و در این کشور عقب‌مانده سرمایه‌داری و طبقه کارگر را رشد و پرورش دهند و توأم با آن دموکراسی را رایج سازند و سطح فرهنگی جامعه را ارتقا دهند . به این ترتیب برای کمونیست‌ها زمینه ایجاد حزب کمونیست و پیش‌برد مبارزات کمونیستی فراهم می‌گردد.» (تأکیدات همه‌جا از ماست)

در صفحه هفتم دشنام‌نامه «حجت‌الاسلام» کمونیست"، داروغة "جرگه مارکسیست - لنینیست- مانونیست‌ها" در مورد ارتش توده‌یی و جنگ مسلحانه چنین موضع‌گیری صورت گرفته است:

«تشکیل ارتش توده‌یی هم اکنون در دستور روز نیست، چه در شرایط کنونی ما جنگ مسلحانه نمی‌تواند به عنوان یک تاکتیک روز مطرح شود. ولی آن را به عنوان استراتژی نظامی خود در نظر داریم.»

«اگر کسی به عنوان یک تاکتیک مبارزاتی روز، همین امروز جنگ مسلحانه را در

افغانستان علیه امریکا و حتی علیه اخوان برای انقلابیون مطرح کند، حماقت کرده، تمام رفقای خود را، سازمان و حزب خود را به قتل‌گاه روان کرده و این مبارزه نیست. هرگز همین امروز، چنین چیزی در دستور روز قرار ندارد.» (صفحه نهم دشنامنامه... - تأکيدات همه جا از ماست)

دشنامنامه... گفته ذیل از کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی" را با تأکید مورد تائید قرار می‌دهد:

«هم اکنون که جنگ همه را خسته کرده و ویرانی‌های زیادی را امپریالیست‌ها و فوندامنتالیست‌ها در جنگ‌های ویرانگرشان بر کشور ما تحمیل کرده اند، طرح شعارجنگ مسلحانه به مثابه یک تاکتیک روز، طرح بسیار احمقانه ای است که دشمنان چپ آن را به چپ نسبت می‌دهند.»

(تأکید از ماست.)

«شما تمام پیش کسوتان جنبش دموکراتیک نوین را ببینید، از اکرم یاری، هادی محمودی الی آخرین سازمانی که من اطلاع دارم، رهبر سازمان انقلابی افغانستان، هیچ کدام این سازمان‌ها خود را حزب کمونیست اعلام نکردند. من از کسانی که در لفظ کمونیست هستند می‌پرسم که چرا آن‌ها سازمان یا حزب شان را با همان توانمندی و ظرفیتی که واقعاً داشتند، حزب کمونیست اعلان نکردند؟ این آقایان باید درک کنند که همان قدر که از واقعیت عقب‌ماندن بد است به همان اندازه از واقعیت پیش جهیدن نیز گمراهیست! مبارزه در کشورهای عقب‌مانده بسیار دشوار، و در کشور ما دشوارتر از همه.» (بامداد - واژه "کمونیست" نباید چاشنی خزعبلات نویسی شود" - صفحه اول و دوم - تأکيدات از ماست)

«همه مردم جهان برای پوشانیدن بدن شان لباس می‌پوشند، اما هر کشور آن را مطابق فرهنگ خود می‌سازد. تطبیق خلاق مارکسیزم نیز چنین شم پویا و دینامیک را ایجاب می‌کند، در غیر آن خودکشی کار ساده است، اما فاجعه بار، که هر بی‌مقداری می‌تواند به آن دست یازد.» (همان جا - صفحه اول - تأکيدات همه جا از ماست)

زمانی که خواننده نقل‌قول‌های اسناد مختلف آقای "و. آنیژ" و شرکاء را به دقت

مطالعه نماید، متوجه می‌شود که هر یک از اسناد ارائه شده تکمیل‌کننده دیگری است و همه یک هدف را دنبال می‌کند که عبارت از روی برتافتن از حزبیت و تعقیب راه‌های مسالمت‌آمیز پارلمانتاریستی است. در این قسمت روی چند موضوع مکث می‌نمایم.

۱- زمینه ایجاد حزب کمونیست در افغانستان.

۲- رد طرح شعار جنگ مسلحانه به عنوان تاکتیک روز.

۳- مبارزه مسالمت‌آمیز علنی و قانونی یا مخفی و غیرقانونی.

۴- نقش و اهمیت تیوری در جامعه.

۵- تحلیل مشخص از اوضاع مشخص به چه معناست؟

۱- زمینه ایجاد حزب کمونیست در افغانستان:

"بامداد" و شرکاء معتقد اند که اساساً شرایط عینی پایه طبقاتی مساعد برای ایجاد حزب کمونیست در افغانستان وجود ندارد. باید یک «تشکیلات متناسب» و «یک مشی درست متناسب با اوضاع جامعه خودمان تدوین» نماییم. این صحبت ادامه و تکمیل‌کننده صحبت آقای "و. آنیز" است که در کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی" بیان گردیده است. او خواهان «تشکل سرتاسری... به مثابه بدیل سومی در جامعه» گردیده است.

خواننده به خوبی می‌داند که هر بحث دارای پایه مادی است. هرگاه پایه مادی این بحث را بشکافیم به این معناست که در افغانستان تا کنون طبقات بورژوازی و کارگر به عنوان دو طبقه استثمارگر و تحت استثمار عرض اندام ننموده و شیوه تولید در افغانستان همان شیوه تولید کهن فیودالی است. به همین دلیل است که می‌گویند:

«بگذار امپریالیست‌های اشغالگر افغانستان ویران را آباد نمایند و در این کشور عقب‌مانده سرمایه‌داری و طبقه کارگر را رشد و پرورش دهند و توأم با آن دموکراسی را رایج سازند و سطح فرهنگی جامعه را ارتقا دهند. به این ترتیب برای کمونیست‌ها زمینه ایجاد حزب کمونیست و پیش‌برد مبارزات کمونیستی فراهم می‌گردد.»

این بحث‌ها به تمام معنا غلط و بی‌بنیاد است. طوری که معلوم می‌شود یا "بامداد" و

شرکاء تحلیل طبقاتی جامعه افغانستان را نمی‌دانند و یا این‌که به خوبی می‌دانند ولی عمداً به خاطر خوشنودی بورژوازی امپریالیستی اشغال‌گر از آن چشم‌پوشی نموده و در قالب این الفاظ و کلمات می‌خواهند ایدیولوژی بورژوازی لیبرال را جای‌گزین ایدیولوژی کمونیستی نمایند. به نظر می‌رسد که مطلب دومی درست باشد.

لازم است تذکر دهیم که در هر جای این مقاله که صحبت از ایدیولوژی کمونیستی و یا حزب کمونیست می‌گردد هدف ایدیولوژی م ل م و حزب م - ل - م می‌باشد.

افغانستان کنونی یک کشور مستعمره - نیمه مستعمره - نیمه فیودالی است و هیچ کس به شمول تسلیم‌طلبان منکر آن نیست. پس در این کشور شیوه تولید غیرمسلط سرمایه‌داری در هم‌زیستی با شیوه تولید مسلط فیودالی و تغییرات معینی که در آن رونما گردیده به سر می‌برد و نظام اقتصادی - اجتماعی مستعمره - نیمه مستعمره - نیمه فیودالی را تشکیل می‌دهد. بناءً از مدت‌ها پیش به این طرف هم شرایط عینی مساعد و هم پایه‌های طبقاتی لازم برای ایجاد حزب کمونیست در افغانستان مساعد گردیده است.

در زمان صدارت داود خان بورژوازی و طبقه کارگر به عنوان دو طبقه استثمارگر و تحت استثمار در افغانستان عرض اندام نمودند و از آن زمان به بعد افغانستان به عنوان یک کشور نیمه فیودال - نیمه مستعمره یا مستعمره - نیمه فیودال شناخته شده و همین حالا افغانستان یک کشور مستعمره - نیمه مستعمره - نیمه فیودال محسوب می‌گردد. لذا از لحاظ پایه مادی تشکیل حزب کمونیست، این بحث آقایان کاملاً غلط و پادروا است که زمینه ایجاد حزب کمونیست در افغانستان مساعد نیست.

زمانی که آقایان کمونیزم را یک ایدیولوژی غیرقابل تطبیق در افغانستان اعلام می‌کنند، در واقع جهان‌شمول بودن آن را انکار می‌نمایند. کمونیزم یک ایدیولوژی جهان‌شمول است، بناءً در هر کشور و به خصوص افغانستان اشغالی قابل تطبیق است. اما هر خرده بورژوازی تسلیم‌طلب نمی‌تواند آن را درک کند و به آن دست‌رسی پیدا کند.

"بامداد" و شرکاء فقط با رد ایدیولوژی کمونیزم می‌توانند به عوام‌فریبی دست زده، تجاوز اشغال‌گران امپریالیست را خوش‌آمدید گفته و در جهت تحکیم انقیاد کامل به تبلیغ و ترویج ایده‌های بورژوازی لیبرال پرداخته و بگویند که:

«بگذار امپریالیست‌های اشغال‌گر افغانستان ویران را آباد نمایند و در این کشور عقب‌مانده سرمایه‌داری و طبقه کارگر را رشد و پرورش دهند و توأم با آن دموکراسی را رایج سازند و سطح فرهنگی جامعه را ارتقا دهند. به این ترتیب برای کمونیست‌ها زمینه ایجاد حزب کمونیست و پیش‌برد مبارزات کمونیستی فراهم می‌گردد.» و به این طریق طرح «تشکل سرتاسری را به مثابه بدیل سومی در جامعه» ارائه دهند.

این بدلیل سوم همان طرح "تازه‌اندیشی" است که در "ساما" به طور آشکار و صریح "مشی مستقل ملی" "ساما" را به "ایدیولوژی مستقل ملی" تکامل منفی داد و کمونیزم را رد نمود.

لنینیسم به معنی تکامل مارکسیزم در زمینه‌های اقتصادی، فلسفی و تئوری‌های سیاسی (سوسیالیسم علمی) می‌باشد. یکی از تکاملات تئوری‌های سیاسی مارکسیزم توسط لنین تدوین تئوری حزب سیاسی طراز نوین (حزب کمونیست) در هر یک از کشورهاست. لنین معتقد است که نه تنها باید در کشورهای عقب‌مانده و مستعمرات احزاب مستقل را بنیان‌گذاری نمود بلکه باید تلاش کرد تا آن‌ها را با شرایط پیش از سرمایه‌داری مطابقت داد. به این گفته لنین توجه کنید:

«ما نه فقط باید رزمندگان سازمان‌های حزبی مستقل در مستعمرات و کشورهای عقب مانده پدید آوریم، نه فقط کار تبلیغ به نفع شورای دهقانی را آغاز کنیم و بکوشیم آن‌ها را با شرایط پیش از سرمایه‌داری مطابقت دهیم، بلکه انترناسیونال کمونیستی باید شالوده تیوریک مناسب این قضیه را مطرح کند که کشورهای عقب‌مانده با کمک پرولتاریای کشورهای پیش‌رفته می‌توانند وارد نظام شورایی شوند و با پشت‌سرگذاشتن چند مرحله تکاملی، بی آن‌که نیازی به عبور از مرحله سرمایه‌داری باشد، به کمونیزم برسند.» (لنین - گزارش کمیسیون بررسی مسایل ملی و مستعمراتی - ۲۶ ژوئیه - صفحه ۷۳ مجموع سخنرانی‌ها)

در گفته لنین به خوبی دیده می‌شود که در مستعمرات و کشورهای عقب‌مانده که حزب کمونیست موجود نیست، انترناسیونال کمونیستی باید شالوده تیوریک این قضیه را مطرح نماید که کشورهای عقب‌مانده به کمک پرولتاریای کشورهای پیش‌رفته می‌توانند حزب

کمونیست را ایجاد نمایند و با ایجاد حزب کمونیست و رهبری آن در جامعه دیگر نیازی به گذشتن از مرحله سرمایه‌داری نمی‌باشد.

اما سند "بامداد" و شرکاء به نحو قاطعی علیه طرح لنین می‌باشد. آن‌ها نه تنها در شرایط کنونی اعتقادی به حزب کمونیست در افغانستان ندارند و کمونیزم را غیرقابل تطبیق در افغانستان می‌دانند، بلکه خواهان رشد سرمایه‌داری در افغانستان توسط اشغال‌گران امپریالیست می‌باشند!!

در ادبیات سیاسی از این بهتر نمونه ساده لوحی آشکار در دفاع از آشفته‌فکری خرده‌بورژوازی، علیه نظم و انضباط حزبی که گه‌گاه خود را در لاف‌های شعارهای مارکسیستی و یا کمونیستی می‌پوشاند پیدا کرد. برخورد به چنین بحث‌هایی از آن جهت مفید و ضروری است که آنان با وضوح کامل جنبه منفی "هسته اصلی" معضلات شرایط مشخصه این دوران را با خود حمل می‌کنند. در برخورد با چنین افرادی درمی‌یابیم که آن‌ها عملاً بهترین نمونه کسانی هستند که نمی‌خواهند اوضاع جاری را درک کنند، همین عدم درک آن‌ها است که ناگزیر به نفی موجودیت حزب منجر می‌گردد.

در دوران ما چه در کشورهای سرمایه‌داری و چه کشورهای نیمه مستعمره - نیمه فیودالی و یا مستعمره - نیمه فیودالی هیچ انقلابی بدون آن‌که رهبری آن در دست حزب کمونیست باشد ممکن نیست به پیروزی منتهی شود. مانوتسه‌دون به صراحت می‌گوید:

«برای انقلاب کردن به حزب انقلابی احتیاج است. بدون حزب انقلابی‌ای که بر اساس تیوری مارکسیزم- لنینیزم و به سبک مارکسیستی- لنینیستی پایه‌گذاری شده باشد، نمی‌توان طبقه کارگر و توده‌های وسیع مردم را برای غلبه بر امپریالیزم و سگ‌های زنجیری‌اش رهبری کرد.» ("نیروهای انقلابی سراسر جهان متحد شوید، علیه تجاوز امپریالیستی بیکار کنید!")

طبقه کارگر و توده‌های وسیع مردم نمی‌توانند بدون حزب کمونیست روی پای خود بایستند، زیرا حزب کمونیست به منزله ستون فقرات خلق به شمار می‌رود. چنین حزبی از پیش‌روترین و آگاه‌ترین عناصر پرولتری شکل یافته و به تیوری مارکسیستی- لنینیستی- مانوتسه‌دون مسلط می‌باشد. مانوتسه‌دون حزب کمونیست را هسته اصلی

رهبری‌کننده خلق می‌داند و تأکید می‌کند که بدون حزب کمونیست نمی‌توان بر امپریالیزم و سگ‌های زنجیری‌اش پیروز گردید و بنیان جامعه دموکراتیک نوین را ریخت.

حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان باور راسخ دارد که فقط و فقط حزب کمونیست هم در انقلاب دموکراتیک نوین (که مرحله اول انقلاب در کشورهای نیمه مستعمره - نیمه فیودالی و یا مستعمره - نیمه فیودالی است) و هم در انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیزم وظیفه رهبری پرولتاریا و توده‌های ستم‌دیده را به عهده دارد.

«غیر از حزب کمونیست چین، هیچ حزب سیاسی دیگری (نه احزاب بورژوایی و نه احزاب خرده بورژوایی) قادر نیست این دو انقلاب بزرگ، یعنی انقلاب دموکراتیک [نوین] چین و انقلاب سوسیالیستی را به پایان برساند. حزب کمونیست چین از آغاز تأسیس خود این دو وظیفه را بر عهده گرفته ... بدون یک حزب توده‌یی بلشویکی، یعنی حزب کمونیست چین که تمام کشور را فراگرفته و از نظر ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی کاملاً قوام یافته باشد، غیر ممکن است این وظایف انجام گیرد.» (مانوتسه دون - انقلاب چین و حزب کمونیست چین)

"بامداد" برای این‌که به سفسطه‌گویی‌هایش پایه ایدئولوژیک بدهد، به عوام‌فریبی می‌پردازد و این‌گونه اباطیل را سرهم‌بندی می‌نماید:

«پیش‌گامان مبارزات رهایی‌بخش کشور ما، با درک عمیقی که از علم انقلاب داشتند، و با در نظر داشت شرایط مشخص جامعه شان، سخت این موضوع را رعایت و عملی کردند. تحلیل مشخص از وضعیت، سرلوحه کار شان بوده است. از سرخ‌گویی سیاه‌کاری به شدت متنفر بوده اند. وقتی آثار به جامانده و ارزش‌مند شان را مطالعه کنید دیده می‌شود که همه چیز، حتی اصطلاحات را با درک درست از جامعه خود بومی کرده اند. زیرا که هدف شان انقلاب و دگرگونی اجتماعی بوده است، نه فخرفروشی ساده‌لوحانه.» (صفحه اول سند - تأکید از ماست)

ببینید از نظر "بامداد" چه کسی پیش‌کسوت جنبش بوده است:

"شما تمام پیش‌کسوتان جنبش دموکراتیک نوین را ببینید، از اکرم‌پاری، هادی‌محمودی الی آخرین سازمانی که من اطلاع دارم، رهبر سازمان انقلابی افغانستان،

هیچ کدام این سازمان‌ها خود را حزب کمونیست اعلان نکردند. من از کسانی که در لفظ کمونیست هستند می‌پرسم که چرا آن‌ها سازمان یا حزب شان را با همان توان‌مندی و ظرفیتی که واقعاً داشتند، حزب کمونیست اعلان نکردند؟ این آقایان باید درک کنند که همان قدر که از واقعیت عقب‌ماندن بد است به همان اندازه از واقعیت جهیدن نیز گمراهیست! مبارزه در کشورهای عقب‌مانده بسیار دشوار است، و در کشور ما دشوارتر از همه.» (همان‌جا - صفحه اول و دوم)

در دو نقل‌قول فوق‌الذکر باید روی چند موضوع تماس گرفت:

۱ - پیش‌کسوتان جنبش دموکراتیک نوین.

۲ - تحلیل مشخص از اوضاع مشخص.

و

۳ - مراجعه به آثار ارزش‌مند پیش‌کسوتان.

در این‌جا فقط روی ماده اول و سوم مکث می‌کنیم و در باره ماده دوم (تحلیل مشخص از اوضاع مشخص) بعداً به تفصیل صحبت خواهیم نمود.

از میان جمله کسانی که "بامداد" به نام پیش‌کسوت نام گرفته، فقط و فقط رفیق زنده یاد اکرم‌یاری پیش‌کسوت جنبش دموکراتیک نوین کشور است. ولی هادی محمودی و رهبر "سازمان انقلابی" ("پاغر") از جمله پیش‌کسوتان جنبش دموکراتیک نوین نبوده‌اند. هادی محمودی کسی است که به کنگره مؤسس "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" دعوت شده بود و اگر زنده‌یاد رفیق اکرم با وی سر نمی‌خورد در آن کنگره شرکت می‌جست و در جمله خلقی‌ها یا پرچی‌ها به شمار می‌رفت. بعد از این‌که هادی محمودی بحث‌های زنده یاد رفیق اکرم را پذیرفت و در کنگره "حزب دموکراتیک خلق" شرکت نه کرد، این زمینه برای وی مساعد گردید که در تأسیس سازمان جوانان مترقی سهم بگیرد. اما حتی بعد از تأسیس آن سازمان در "سنتریزم" گیرماند و در نشست عمومی اول آن سازمان (در ۱۳ میزان ۱۳۴۴) از موضع‌گیری رسمی سازمان بر علیه رویونیزم مدرن "شوروی" و برله "حزب کمونیست چین" جلوگیری نمود.

این موضع‌گیری فقط در نشست عمومی دوم سازمان صورت گرفت و مرتبط با آن

فصله گردید که سازمان باید یک نشریه کمونیستی درونی و مخفی و یک نشریه دموکراتیک نوین علنی منتشر سازد. حتی بعد از این که نشریه دموکراتیک نوین علنی از طرف "سازمان جوانان مترقی" نشر گردید، هادی محمودی نتوانست از سنتریزم ببرد. وی که حامل سنتریزم در درون سازمان بود، اندیشه مانوتسه‌دون را قبول نداشت و این موضع‌گیری شبه رویونیستی‌اش را تا آخرین لحظه حیاتش ادامه داد. او در جریان پروسه وحدت برای تشکیل "ساما" آشکارا ازین سنتریزم دفاع می‌کرد و بعد از انشعاب از "ساما" و تشکیل "ساوو" سنتریزم مذکور را برنامه‌ای ساخت و برنامه آن سازمان را به عنوان یک برنامه به اصطلاح مارکسیستی-لنینیستی و نه برنامه مارکسیستی-لنینیستی-مانوتسه‌دون اندیشه، تدوین کرد و در کنگره "ساوو" به تصویب رساند. به همین جهت است که در سراسر برنامه "ساوو" در حالی که در چندین مورد از "مارکسیزم-لنینیزم" یاد شده است، ولی حتی برای یک بار هم از اندیشه مانوتسه‌دون نام گرفته نشده است.

اما "پاغر" رهبر سازمان انقلابی: او هیچ نسبتی به جنبش دموکراتیک نوین ندارد، زیرا زمانی که "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" تحت رهبری داکتر فیض از "سازمان جوانان مترقی" و "جریان دموکراتیک نوین" انشعاب نمود، نه تنها علیه سازمان، زنده یاد رفیق اکرم و "جریان دموکراتیک نوین" به لجن‌پراگتی پرداخت و آن را «علم تکه پاره‌ای از حزب دموکراتیک خلق افغانستان» و حتی بدتر از آن خواند و به اکونومیزم عریان غلطید.

"گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" بعد از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ خورشیدی نه تنها شعار "جمهوری اسلامی" بل که حتی شعار "انقلاب اسلامی" را بلند نمود و بر علاوه به طور آشکار به رویونیزم سه‌جهانی تن داد و به این ترتیب با تکامل منفی اکونومیزم "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" به رویونیزم سه‌جهانی اشکار، گروه مذکور نیز با تکامل منفی به "سازمان رهایی" تبدیل گردید.

در طی این مدت "پاغر" از قلم فرسایان "گروه انقلابی..." و بعد "سازمان رهایی..." بود. بعد از این که به عنوان رهبر "سازمان انقلابی" از "سازمان رهایی..." انشعاب

نمود، هیچ‌گاه به گذشته اکنومیستی و ریزیونیستی‌اش برخورد انتقادی اساسی و بنیادی ننمود.

برای "بامداد" این دو تن و به خصوص "پاغر" باید پیش کسوت باشد، زیرا که وی وجوهات مشترکی با "پاغر" دارد. اولین وجه مشترک شان این است که در ردیف "انتقادیون" قرار داشتند و علیه زنده‌یاد رفیق اکرم، "سازمان جوانان مترقی" و "جریان دموکراتیک نوین" لجن‌پراگنی نموده و هزاران ناسزا، فحش و دشنام‌های رکیک نثار شان کردند. "بامداد" و شرکاء امروز نیز علیه "حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان" لجن‌پراگنی می‌نمایند و فحش‌های رکیک نثارش می‌کنند. دوم این‌که وجه مشترک تسلیم‌طلبی دارند.

قرار دادن رهبر سازمان انقلابی ("پاغر") را در کنار زنده‌یاد رفیق اکرم بزرگ‌ترین جفا در حق زنده‌یاد رفیق اکرم است. این حرکت نمی‌تواند از روی عمد نباشد. "بامداد" می‌نویسد:

«وقتی آثار به جامانده و ارزش‌مند شان را مطالعه کنید دیده می‌شود که همه چیز، حتی اصطلاحات را با درک درست از جامعه خود بومی کرده اند.»

این بحث دیگر خنده‌آور است. طوری‌که معلوم می‌شود یا "بامداد" خودش در مورد این آثار به جا مانده چیزی نمی‌داند و آن‌ها را مطالعه نکرده است و یا این‌که می‌داند و عمداً به فریب‌کاری دست می‌زند. اینک می‌بینیم زنده‌یاد رفیق اکرم در مورد حزب کمونیست در افغانستان و جنگ توده‌یابی طولانی و همچنین کودتاگری چه موضعی دارد. با بیان این موضع‌گیری زنده‌یاد رفیق اکرم، بی‌بنیاد بودن و میان تهی بودن تفکر "بامداد" به نحو احسن آشکار می‌گردد.

زنده‌یاد رفیق اکرم همان‌طوری که در دوره رهبری "سازمان جوانان مترقی" مدافع پی‌گیر اصولیت مارکسیستی- لنینیستی- مانونیستی (در آن زمان اندیشه مانوتسه دون) بود، بعد از مبتلا شدن به مریضی نیز در این زمینه پی‌گیر و استوار بود. او سخت معتقد بود که برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در افغانستان به حزب کمونیست نیاز جدی وجود دارد. او در مورد ایجاد حزب کمونیست در افغانستان می‌نویسد:

«... برای آن‌که بتوان تمام زحمت‌کشان همه ملیت‌های تحت ستم و ملیت حاکم را در یک اردوگاه واحد جهت یورش موفقانه بر پای‌گاه ارتجاع یعنی سیستم فیودالی - بروکراتیک نظامی مرکزی متحد ساخت و برای آن‌که بتوان از همه انواع اجحافات و ستم‌گری‌ها و فسادهای سیستم فیودالی بروکراتیک نظامی سیل واحدی را به جریان انداخت و برای آن‌که بتوان انواع گوناگون نارضایتی‌های خورد و بزرگ را در یک مسیر واحد جهت پیروزی انقلاب دموکراتیک توده‌یی متحد نمود - برای همه این‌ها لازم است ستاد فرمان‌دهی واحد انقلابی، با انضباط و دانش‌مند در وجود حزب واحد کمونیست سرتاسری افغانستان را تأسیس نمود.» - تأکید از ماست.

«... ولی در باره فعالیت در شهرها نیز بایستی در میان کارگران و روشن‌فکران به تشکیل دسته‌های کوچک دارای شعور عالی سیاسی اهمیت درجه اول قایل شد، زیرا تشکیل حزب کمونیست در ابتدای وحله فقط می‌تواند از این راه صورت گیرد...» - تأکید از ماست.

زمانی که "سرخا" خط جبهوی خود را پایه‌ریزی نمود زنده یاد رفیق اکرم با جدیت با آن برخورد نمود و گفت که:

«عمده‌ترین نیروی انقلاب به رهبری ایدیولوژی م. ل. ا. [مارکسیزم- لنینیسم- اندیشه مانوتسه دون] دهقانان می‌باشد. ازین‌جا بر می‌آید که مرکز فعالیت‌های انقلابی در دهات است. ولی از سوی دیگر پایان بودن شعور سیاسی دهقانان تا مدت نسبتاً درازی سبب آن می‌شود که جریان سیاسی واقعی انقلابی نتواند برآمد مهم آشکاری داشته باشد. چون بروکراسی نظامی بر سازمان جاسوسی مخفی و پولیس نیرومند متکی است، لذا شکل عمده فعالیت سیاسی فقط می‌تواند شیوه مخفی کاری و سازمان دادن دهقانان در انواع اتحادیه‌ها و تشکل نامرئی نیروی مسلح در میان ایشان باشد، زیرا دولت مسلح را فقط می‌توان با خلق مسلح پاسخ گفت. ازین رو دهات و شیوه مخفی‌کاری و مسلح کردن توده‌های دهقانی انعکاس فعالیت‌های حزب کمونیست است.» تأکید از ماست.

زمانی که از رفیق اکرم به کودتای جنرال میراحمد شاه دعوت گردید با جدیت کودتا را رد نمود و گفت:

«من به راه کودتا باور ندارم، کودتا راه اساسی سرنگونی دولت نیست. راهی را که برگزیده اید مورد تائید من نیست. فقط و فقط از طریق برپایی جنگ توده‌یی طولانی است که می‌توان دولت موجوده را به معنی واقعی کلمه سرنگون ساخت و دولت نوین به جای آن به وجود آورد. من نمی‌توانم با شما همکاری نمایم.»

"بامداد" سوال می‌کند که چرا رفیق اکرم نام سازمان خود را حزب نگذاشت؟ ما بارها روی این کمبودات انگشت انتقاد گذاشته ایم و خاطر نشان ساخته ایم که بی‌توجهی به نیاز فوری و ضروری ایجاد "حزب کمونیست" در افغانستان یکی از کمبودات جدی مؤسسين "سازمان جوانان مترقی" به شمار می‌رود. در حالی که در آن زمان هم شرایط ذهنی و هم پایه طبقاتی برای ایجاد "حزب کمونیست" در افغانستان آماده بود. اما زنده‌یاد رفیق اکرم در زمان مریضی و کناره‌گیری از "سازمان" در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ به این نقیصه پی‌برد. موضع‌گیری‌های فوق‌الذکر زنده یاد رفیق اکرم برله ایجاد حزب کمونیست در افغانستان و جنگ توده‌یی طولانی و همچنین علیه کودتاهایی نیز تداوم خط انقلابی سازمان جوانان مترقی و تکامل آن نسبت به زمان رهبری رفیق بر سازمان محسوب می‌گردد. در ضمن این موضع‌گیری، نمونه بارزی از یک موضع‌گیری انقلابی مانوئیستی است.

"بامداد" اگر آثار زنده‌یاد رفیق اکرم را نخوانده، اما آثار هادی‌محمودی چه در زمان ایجاد "ساما" و چه بعد از آن را خوانده و به یاد دارد. پس چرا از بحث مشخص روی آن آثار ظفره می‌رود. مگر هادی‌محمودی در زمان ایجاد "ساما" دارای برنامه به اصطلاح مارکسیستی- لنینیستی نبود و بعد از انشعاب از "ساما" زیر نام "مارکسیزم- لنینیزم" سازمان تحت رهبری خود ("ساوو") را نساخت؟ در تمام نشرات جرقه (نشریه اتحاد مارکسیست- لنینیست‌ها) از "مارکسیزم - لنینیزم" دفاع نکرد؟ چه وقت هادی‌محمودی «حتی اصطلاحات را با درک درست از جامعه خود بومی» کرد؟ البته هادی‌محمودی نیز بومی‌کردن اصطلاحات مارکسیستی برنامه "ساما" را پذیرفت، اما بعد از انشعاب از "ساما"، در تشکیل "ساوو" به این توافق پای‌بند نماند. از جانب دیگر "ساما" نیز به آن زبان آژوپ برنامه اش وفادار باقی نماند و با تصویب برنامه اسلامی تحت عنوان "اعلام

مواضع ساما" در کنگره حتی آن زبان آروپ برنامه‌اش را به زبان درونی سازمان مبدل کرد و درفش برنامه اسلامی "اعلام مواضع" را برافراشت. از این‌که هادی محمودی نتوانست نام حزب را بر تشکیل خود بنهد ناشی از عدم درکش از مانوئیزم و جنگ توده‌ی طولانی است.

حال از "بامداد" سوال می‌کنیم که "سازمان مارکسیست - لنینیست" را چه کسانی ساختند؟ مگر شما عالی جنابان نبودید که تاریخچه جعلی برایش ساختید و در چند نشریه عقاب "مارکسیزم- لنینیسم"، و گاهگاهی با بریدن سروته نقل‌قول‌های مانوتسه‌دون، اندیشه مانوتسه‌دون را علم نموده بودید؟ چرا در نشریه عقاب این اصطلاحات را بومی نکردید؟ حال چه شد که دفعتاً به فکر بومی نمودن اصطلاحات افتادید؟ و صدها سوال دیگر.

از همه این‌ها فقط یک چیز هویدا است و آن اینست که هرگاه کسی نه ایدیولوژی داشته باشد، نه اساس‌نامه و برنامه‌ای و نه هم تشکیلی و نه به مارکسیزم - لنینیسم - مانوئیزم و حزب طراز نوین اعتقادی داشته باشد؛ باید انحلال‌طلبی را پیشه نموده و خواهان یک تشکیل بی‌دروپیکر باشد و برای عوام‌فریبی و توجیه تسلیمی و تسلیم‌طلبی اش به "بومی کردن اصطلاحات" پناه برد.

حال ببینیم که لنین در مورد کسانی که حزب کمونیست را قبول ندارد چه می‌گوید؟ لنین کسانی را که از حزب کمونیست روی برمی‌تابند، انحلال‌طلب می‌نامد، آن‌ها را نه تنها اپورتونیست، بلکه بدتر از اپورتونیست می‌خواند. به این گفته لنین توجه کنید:

«البته انحلال‌طلبی به وسیله یک رشته مسلکی با ارتداد و روی برتافتن از برنامه و تاکتیک و با اپورتونیسم مربوط است... ولی انحلال‌طلبی تنها اپورتونیسم نیست. اپورتونیست‌ها حزب را در یک راه غلط و بورژوایی و در راه یک سیاست کارگری لیبرال می‌کشاند، ولی از خود حزب روی بر نمی‌تابند و آنرا منحل نمی‌کنند. انحلال‌طلبی آن‌چنان اپورتونیسمی است که سرانجام به روی برتافتن از حزب منجر می‌گردد. به خودی خود مفهوم است که حزب یا در برداشتن کسانی که موجودیت آن‌را به رسمیت نمی‌شناسند، نمی‌تواند وجود داشته باشد. این موضوع نیز مفهوم است که روی برتافتن از کار مخفی در شرایط موجوده روی برتافتن از حزب قدیم است.» (لنین مجموع آثار و مقالات -

مسائل مورد مشاجره - صفحه ۳۱۶ - تأکيدات روی کلمات از لنين است)

«به همين جهت انحلال طلبان به ظفره متوسل می‌شوند یعنی با موضوع تماس نمی‌گیرند (تأکید از ماست) و در مورد قرار سال ۱۹۰۸ حزب در مقابل کارگران سکوت اختیار می‌نمایند (تأکید از لنين است) و یا بانگ می‌زنند (اغلب توأم با ناسزا) که این قرار را بلشویک‌ها گذارنده اند. ولی با ناسزاها فقط ناتوانی انحلال طلبان را بروز می‌دهند.»

«منافع بورژوازی، که بر ضد دموکراسی و به طور کل ضد انقلابی است، خواستار انحلال و پراگندن حزب قدیمی پرولتاریاست. بورژوازی با انواع وسایل کلیه اندیشه‌هایی را که متوجه انحلال حزب طبقه کارگر است رواج داده و از آن‌ها پشتیبانی می‌نماید. بورژوازی می‌کوشد تا روی برتافتن از وظایف قدیمی را اشاعه بدهد. این وظایف را "مختصر کند"، از سروته آن‌ها بزند، گوشه و کنار آن‌ها را ببرد. آن‌ها را میان‌تهی نماید و آشتی یا سازش با یوریشکویچ و شرکاء را جای‌گزین نابودی قطعی ارکان قدرت آن‌ها بنماید. انحلال طلبی همان رسوخ دادن این ایده‌های بورژوایی روی برتافتن و ارتداد در محیط پرولتاریاست.

اینست معنای طبقاتی انحلال طلبی که سه‌ونیم سال پیش به اتفاق آراء در حزب قید شده است... انحلال طلبی نه تنها عبارتست از انحلال (یعنی پراگندن و انهدام) حزب قدیمی طبقه کارگر بل که همچنین عبارت است از انهدام استقلال طبقاتی پرولتاریا و مشوب نمودن ذهن وی به وسیله ایده‌های بورژوازی. «لنین - مجموع آثار و مقالات - مسایل مورد مشاجره - صفحه ۳۱۷ - تأکيدات روی کلمات از لنين است)

چرا "بامداد" و شرکاء از حزب و حزبیت روی برمی‌تابند؟ دلیلش واضح و روشن است که آن‌ها به این بهانه کار مخفی را به دور اندازند و به کارهای علنی و حزب‌سازی علنی و راجستر شده بپردازند و از این طریق به کمک اشغال‌گران امپریالیست هم «افغانستان ویران را آباد...» کنند و هم "بساط توحش و تروریزم..." را براندازند!! پایه طبقاتی استدلال "بامداد" و شرکاء از استدلال شان به خوبی هویدا است. آن‌ها در جهت تأمین منافع اشغال‌گران امپریالیست سیر می‌کنند. اشغال‌گران امپریالیست نیز تلاش می‌ورزند تا ایده روی برتافتن از حزب کمونیست را اشاعه دهند و «این وظایف را

"مختصر کنند"، از سروته آنها بزنند، گوشه و کنار آنها را ببرند، آنها را میان تهی نمایند و زمینه آشتی و سازش با رژیم دستنشانده را آماده سازند. این آمادگی از روز اول اشغال افغانستان به خوبی خود را در چهره "ساما" به نمایش گذاشت.

ایجاد حزب کمونیست اولین وظیفه مبارزاتی کمونیست‌ها برای دستیابی به سلاح‌های سه گانه مورد نیاز برای انقلاب است. بدون حزب کمونیست نمی‌توان به دو سلاح دیگر (ارتش خلق و جبهه متحد ملی) دست یافت. کمونیست‌ها قبل از هر چیز مکلف اند برای دستیابی به این سلاح مبارزه کنند و پس از آن‌که آن‌را به دست آوردند، با تکیه بر آن و تقویت و گسترش مورد لزوم آن، برای دستیابی به دو سلاح دیگر مبارزه نمایند.

۲ - رد طرح شعار جنگ مسلحانه به عنوان تاکتیک

روز:

در صفحه هفتم دشنامنامه «حجت الاسلام "کمونیست"، داروغه "جرگه مارکسیت-لنینیست-مانوئیست‌ها"» نوشته شخص مجهول الهویه ای به نام "احمد برومند" در مورد ارتش توده‌یی و جنگ مسلحانه چنین موضع‌گیری صورت گرفته است:

«تشکیل ارتش توده‌یی هم اکنون در دستور روز نیست، چه در شرایط کنونی ما جنگ مسلحانه نمی‌تواند به عنوان یک تاکتیک روز مطرح شود. ولی آن‌را به عنوان استراتژی نظامی خود در نظر داریم.»

«اگر کسی به عنوان یک تاکتیک مبارزاتی روز، همین امروز جنگ مسلحانه را در افغانستان علیه امریکا و حتی علیه اخوان برای انقلابیون مطرح کند، حماقت کرده، تمام رفقای خود را، سازمان و حزب خود را به قتل‌گاه روان کرده و این مبارزه نیست. هرگز همین امروز، چنین چیزی در دستور روز قرار ندارد.» (صفحه نهم دشنامنامه- تأکیدات همه جا از ماست)

طرح موضوع به عنوان جنگ علیه امریکا و حتی علیه اخوان (تأکید از ما است) خیلی جالب است. اخوانی‌ها کیانند؟ اتحاد اسلامی سیاف، حزب اسلامی یونس خالص،

جمعیت اسلامی، احزاب وابسته به جمهوری اسلامی ایران و حزب اسلامی. اینها مجموعاً و در اکثریت قریب به اتفاق اجزاء مهم رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و متحدین شان بوده و هستند. آخرین حلقه این زنجیر، حلقه کوچک گلبدین حکمتیار بوده است که گویا بعد از سال‌ها مخالفت علیه رژیم و اشغال‌گران سرانجام به رژیم تسلیم شد و به بخشی از رژیم تبدیل گردید.

در شرایط اشغال امپریالیستی کشور جنگ علیه این دارودسته‌ها از جنگ علیه اشغال‌گران جدایی ناپذیر است. بنابراین طرح موضوع به عنوان جنگ علیه امریکا و حتی جنگ علیه اخوان- که در آن جنگ علیه اخوان نسبت به جنگ علیه امریکا از اولویت برخوردار است، خود وجهی از تسلیم‌طلبی ملی در قبال اشغال‌گران امپریالیست امریکایی را نشان می‌دهد. درست آن است که بگوییم که جنگ علیه امریکا و رژیم دست‌نشانده، به شمول تمامی دارودسته‌های اخوانی شامل در رژیم.

یکی از وجوهات مشخص تسلیم‌طلبی ملی نیروهای مثل "ساما" و "سازمان رهایی" این بوده و هست که ضمن شمولیت در رژیم پوشالی در درون لجن‌زار این رژیم به انتخاب دست زده و در ضدیت با اخوانی‌ها در پهلوی نیروهای غیراخوانی درون رژیم قرار گرفتند. استفاده از عبارت "حتی جنگ علیه اخوان" در واقع انعکاس این وضعیت تسلیم‌طلبانه شان است.

"دشنام‌نامه" گفته ذیل از کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی" را با تأکید مورد تائید قرار می‌دهد:

«هم اکنون که جنگ همه را خسته کرده و ویرانی‌های زیادی را امپریالیست‌ها و فوندامنتالیست‌ها در جنگ‌های ویران‌گر شان بر کشور ما تحمیل کرده اند، طرح شعار جنگ مسلحانه به مثابه یک تاکتیک روز، طرح بسیار احمقانه‌ای است که دشمنان چپ آن را به چپ نسبت می‌دهند.» تأکید از ماست.

به این دو جمله خوب توجه کنید تا تسلیمی و تسلیم‌طلبی "پامداد" و شرکاء را به وضوح ببینید:

«چه در شرایط کنونی ما جنگ مسلحانه نمی‌تواند به عنوان یک تاکتیک روز مطرح

شود.»، «طرح شعار جنگ مسلحانه به مثابه یک تاکتیک روز ، طرح بسیار احمقانه ای است که دشمنان چپ آن را به چپ نسبت می‌دهند.»

در هر دو جمله طرح شعار جنگ مسلحانه به مثابه یک تاکتیک روز رد می‌گردد، بدین معنا که نباید برای جنگ مسلحانه تبلیغ و ترویج نمود. آن‌ها مخالفت صریح خود را با "طرح شعار جنگ مسلحانه" اعلام می‌کنند و آن را یک «طرح بسیار احمقانه» می‌خوانند. چرا این‌کار را می‌کنند؟ به دلیل این‌که دیگر روحیه مبارزاتی شان را از دست داده و مبارزات قهرآمیز و جنگ توده‌یی طولانی که روزی سرلوحه کارویکار تبلیغی و ترویجی جریان دموکراتیک نوین بود را به دور انداخته اند و راه و شیوه مسالمت‌آمیز و قانونی به «شیوه حزب دموکراتیک خلق افغانستان» را برگزیده اند، به همین دلیل است که می‌گویند: «بگذار امپریالیست‌های اشغال‌گر افغانستان ویران را آباد نمایند و در این کشور عقب‌مانده سرمایه‌داری و طبقه کارگر را رشد و پرورش دهند و توأم با آن دموکراسی را رایج سازند و سطح فرهنگی جامعه را ارتقا دهند . به این ترتیب برای کمونیست‌ها زمینه ایجاد حزب کمونیست و پیش‌برد مبارزات کمونیستی فراهم می‌گردد.»

«در مسائل دیگری مثل پارلمان و جرگه‌ها [بخوان لویه جرگه‌ها] و غیره نیز می‌توان نماینده فرستاد، اما با برنامه‌ی روشن و موضع انتقادی از همه نابسامانی‌ها و افشای زدوبندها و خوردوبردها و سیاست‌های ضد مردمی حکام وقت.»

طوری که مشخص می‌شود اسناد منتشره از طرف "بامداد" و شرکاء نه تنها شعار جنگ انقلابی را مطرح نمی‌کنند، بل‌که جنگ انقلابی را مطلقاً کنار گذاشته اند. به همین علت است که طرح شعار جنگ انقلابی را در شرایط کنونی، «طرح بسیار احمقانه» و «طرح دشمنان چپ» معرفی می‌کنند.

در بحث فوق‌الذکر شان به خوبی عیان است که آن‌ها با دور انداختن حزب کمونیست و طرح شعار جنگ مسلحانه در کنار اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده قرار می‌گیرند و با مخالف صریح و آشکار با حزب کمونیست و طرح شعار جنگ مسلحانه کتاب و مقالات متعدد یکی پی دیگری برای بسط و تکامل منفی این افکار بیرون می‌دهند. آن‌ها آن‌قدر روحیه مبارزاتی شان را از دست داده اند که حاضر نیستند از اروپا

و کانادا به داخل کشور بیایند و همین به اصطلاح مبارزات شان را در داخل کشور پیش برند، بلکه از آنجا به نسخه پیچی برای مردم افغانستان می‌پردازند و کتاب و مقالات تسلیم‌طلبانه می‌نویسند.

هرگاه یک نیروی سیاسی و حتی یک شخص، بی‌باور به طرح «شعار جنگ مسلحانه» و راه مقاومت جنگی باشد یا توان چنین کارویکاری را در خود نبیند، می‌تواند علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده به مقاومت غیرجنگی بپردازد، راه مخالفت سیاسی غیرجنگی علیه آن‌ها را در پیش گیرد و با آن‌ها همکاری ننماید. بدین معنا که بازی‌های انتخاباتی شان را تحریم کند و در آن بازی‌ها شرکت نکند. این چنین مقاومتی نیز می‌تواند نقش معینی بدون این‌که نقش محوری داشته باشد بازی نماید.

نقش محوری را در مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده، که از طریق جنگ کشور را اشغال کرده اند و مقدرات کشور و مردمان کشور را در دست گرفته اند، فقط و فقط جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی تحت رهبری حزب کمونیست می‌تواند بازی نماید.

اما به وضوح دیده می‌شود که نویسندگان "کتاب" و "مقالات" مورد بحث راه مقاومت غیرجنگی، یعنی عدم همکاری با اشغال‌گران و رژیم پوشالی را نیز در پیش نگرفته اند. در واقع آن‌ها در انتخابات نمایشی اشغال‌گران شرکت می‌کنند و از این طریق می‌خواهند جای معینی در "تخت پر خون" اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده داشته باشند و در ضمن این‌که در بازی‌های فریبکارانه اشغال‌گران و رژیم پوشالی شرکت می‌نمایند، مخالفت‌خوانی‌های نیز علیه آن‌ها می‌نمایند. آن‌ها این کار را به نفع شان می‌بینند. اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده این مخالفت‌خوانی‌ها را دقیقاً تحمل می‌کنند، زیرا چنین مخالفت‌خوانی‌ها به آن‌ها کمک می‌کند تا "آرایش دموکراتیک" شان را برای بازی‌های سیاسی بهتر به نمایش بگذارند. در واقع آن‌ها به این "آرایش" نیاز جدی دارند.

برای برهم زدن این نمایشات عوام‌فریبانه باید شعار جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را مطرح ساخت و توده‌های ستم‌دیده و زحمت‌کشان کشور را در این مسیر مبارزاتی رهنمایی نمود. در واقع جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، و در شرایط کنونی

تبلیغ و ترویج برای آن، شکل عمده مقاومت توسط ما است و اشکال مبارزاتی غیرجنگی، علی‌رغم این‌که غیر قابل انصراف اند، نقش تابع و فرعی دارند.

حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان در شرایط کنونی در مرحله تدارک برای برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، به مثابه شکل مشخص کنونی جنگ خلق در افغانستان مبارزاتش را به پیش برده، تمامی اشکال دیگر مبارزاتی را در تابعیت ازین مبارزه و در خدمت اجرا و پیش‌برد این وظیفه عمده به پیش هدایت می‌کند.

«قبل از شروع جنگ، تدارک برای برپایی آن و پس از آن‌که برپا گردید پیش‌برد اصولی و موفقیت‌آمیز آن به مثابه محور تمام اشکال فعالیت‌های مبارزاتی حزب و توده‌ها محسوب می‌گردد. عدم توجه به این امر در نهایت به هیچ چیز دیگری جز بی‌توجهی به امر کبیر جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی و استقلال و آزادی کشور و مردمان کشور و کلاً انقلاب دموکراتیک نوین تمام نخواهد شد.

اولین و مهم‌ترین عرصه تدارک برای برپایی و آغاز جنگ، تدارک ایدیولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی خود حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان است؛ زیرا که حزب آغازکننده و رهبری‌کننده جنگ است. بدون تدارک ایدیولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی خود حزب نمی‌توان خط نظامی درست و اصولی را تدوین نمود و به پیش برد.» (شماره یازدهم شعله جاوید - دور سوم)

۳ - مبارزه مسالمت‌آمیز علنی و قانونی یا مخفی و

غیرقانونی.

«باید تشکل سرتاسری را به مثابه بدیل سومی در جامعه بنیاد نهاد و هم خود و هم مردم را از سرگردانی، بی‌برنامگی و قحط شخصیت رهانید. آن بدیل به حیث یک نیروی منسجم با برنامه می‌تواند در تمام عرصه‌های ممکن با قدرت و توانمندی حضور بیابد. نمایندگان در پارلمان بروند و به حیث یک اپوزیسیون نیرومند، در تقابل آنچه نادرست و خلاف منافع مردم است موضع‌گیری روشن بکنند و طرح‌های سالم خود را به

گوش مردم برساند.» (و. آنیژ - افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی... صفحه ۲۱۳ -
تأکید روی کلمات از ماست)

«در مسائل دیگری مثل پارلمان و جرگه‌ها و غیره نیز می‌توان نماینده فرستاد، اما با برنامه‌ی روشن و موضع انتقادی از همه نابسامانی‌ها و افشای زدوبندها و خوردوبردها و سیاست‌های ضد مردمی حکام وقت» (و. آنیژ - افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی... صفحه 225 - تأکید روی کلمات از ماست)

هرگاه به نقل قول‌های بالا توجه نمایید به درستی درک می‌کنید که چرا "و. آنیژ"، "بامداد" و شرکاء آن «شعار جنگ مسلحانه را یک کار بسیار احمقانه» می‌خوانند. آن‌ها با رد قهر انقلابی شیوه مبارزات مسالمت‌آمیز علنی، قانونی و پارلمانی را به شیوه "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در پیش گرفته اند.

شاید در این‌جا صدای اعتراض "بامداد" بلند شود که نه خیر! ما در ارتباط با "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" گفتیم که:

«خلفی‌ها و پرچمی‌ها زیر نام سوسیالیسم و کمونیسم جنایات بی‌شماری را بر مردم ما روا داشتند، که زخم‌های آن تا هنوز التیام نیافته است. مردم بدون آن که مفهوم سوسیالیسم و کمونیسم را بدانند که چیست و چه هدفی دارد، تا این اصطلاحات از زبان خارج گردد، عکس‌العمل نشان می‌دهند، که گویا نمونه سوسیالیسم را در زمان حاکمیت باند وطن‌فروش خلق و پرچم دیده اند.»

دست نگهدارید آقایان! این بحث به معنای رد "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" نیست، بل‌که عملاً به معنی حمایت از طرح‌های پارلمان‌تاریستی "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" است و بدین معناست که ما دیگر نباید دنبال سوسیالیسم و کمونیسم برویم، زیرا «مردم فوراً عکس‌العمل نشان می‌دهند». اصل هدف نویسنده، بسط و تکامل منفی همان بحث "و. آنیژ" و شرکاء در مورد ایجاد حزب کمونیست در افغانستان است. به عقیده "بامداد" چون شرایط برای ایجاد حزب کمونیست در افغانستان موجود نیست باید طبق گفته "و. آنیژ" و شرکاء عمل کرد. یعنی:

«بگذار امیرپالیست‌های اشغال‌گر افغانستان ویران را آباد نمایند و در این کشور

عقبمانده سرمایه‌داری و طبقه کارگر را رشد و پرورش دهند و توأم با آن دموکراسی را رایج سازند و سطح فرهنگی جامعه را ارتقا دهند. به این ترتیب برای کمونیست‌ها زمینه ایجاد حزب کمونیست و پیش‌برد مبارزات کمونیستی فراهم می‌گردد.»

این است معنای حقیقی بسط و تکامل منفی بحث "و. آنیژ و شرکاء." این بحث حتی بدتر از تزه‌های رویونیستی "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" می‌باشد. خواننده هرگاه به مرام نشراتی جریده خلق و پرچم مراجعه نماید، هیچ‌گاه به چنین لاطیلاتی بر نمی‌خورد.

در شرایطی کنونی افغانستان اشغالی مسأله مبارزات مخفی غیرعلنی و حزب مخفی غیرقانونی و مبارزات علنی قانونی و پارلمانی و حزب علنی قانونی یکی از مهم‌ترین مسایل عمده بحثی است.

این مسأله به طور جدی خط مرز میان انقلاب و ضد انقلاب و یا به عبارت دیگر مرز میان مارکسیست - لنینیست - مانونیست‌ها و دشمنان مارکسیزم - لنینیزم - مانونیزم را به طور عریان مشخص می‌سازد، آن‌ها را به دو صف کاملاً جداگانه و در مقابل هم قرار می‌دهد. در شرایط کنونی این پرسش به میان می‌آید که آیا حزب مخفی و غیرقانونی ضروری است یا نه؟ از نظر تسلیمی‌ها، تسلیم‌طلبان و رفرمیست‌ها جواب منفی است. زیرا آن‌ها چشم امید به اصلاحات اشغال‌گران و دموکراسی دم بریده شان دوخته اند. آن‌ها همه اعتقادات خود را نسبت به توده‌ها از دست داده اند. بدین مناسبت از اشغال‌گران می‌خواهند که با "قاطعیت" «افغانستان ویران را آباد کنند» تا گویا شرایط برای مبارزات طبقه کارگر آماده شود!!

این دیگر اپورتونیرم محض تسلیم‌طلبانه است که از اشغال‌گران بخواهیم تا «افغانستان ویران را آباد کنند و سرمایه‌داری و طبقه کارگر را در کشور رشد دهند.» آن‌ها براساس این استدلال بی‌پایه به ساختن احزاب علنی راجستر شده پرداخته و به مبارزات علنی و قانونی روی آورده اند. در حالی که تاریخ انقلابات جهان و به خصوص انقلاب ۱۹۱۷ اکتوبر و انقلاب ۱۹۴۹ چین بی‌بنیاد بودن مبارزات علنی و قانونی را به خوبی نشان داده است و ثابت ساخته است که نیروهای که به ساختن احزاب قانونی، علنی و

مبارزات علنی و قانونی روی آوردند یا نابود شدند و یا این‌که در صف بورژوازی در مقابل نیروهای انقلابی ایستادند. ما در شماره ۱۳ شعله جاوید دور چهارم به صراحت گفتیم که:

«تسلیم‌طلبان با هدیه ناچیز اشغال‌گران تن به صلح خفت‌باری دادند. امروز تسلیم‌طلبان رفرمیست تخم علف‌های هرز مبارزه بر ضد مبارزه و مقاومت علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده را کاشته اند و می‌کارند. هرگاه به این شیوه مبارزاتی شان توجه نکرده و از این مبارزات دست نکشند یقیناً فردا یا نابود می‌شوند و یا در صف سرکوب‌گران انقلاب می‌ایستند.»

مانوتسه‌دون در اثر معروفش ("دربارۀ تضاد") می‌گوید:

«در جامعه طبقاتی، انقلاب و جنگ‌های انقلابی اجتناب‌ناپذیرند، بدون آن‌ها نه جهشی در تکامل جامعه امکان پذیراست و نه ممکن است که طبقه ارتجاعی حاکم واژگون گردد تا مردم بتوانند قدرت دولتی را به دست گیرند.»

به همین ترتیب در اثر دیگری به نام "جنگ و مسائل استراتژی" گفته است:

«وظیفه اساسی انقلاب و عالی‌ترین شکل آن در دست گرفتن قدرت دولتی به راه‌های مسلحانه است یعنی حل مسئله به وسیله جنگ. این پرنسیپ مارکسیستی-لنینیستی یک اعتبار عمومی دارد و نه فقط در چین بلکه برای سایر کشورها نیز معتبر است.»

معذالک در حالی که اصل یکی است، حزب پرولتاریا آن را بر حسب شرایط مختلف به طرق گوناگون عملی می‌گرداند. در کشور سرمایه‌داری، صرف‌نظر از دوران فاشیسم و دوران جنگ، شرایط از این قرار اند: در درون کشور دیگر فیودالیزم وجود ندارد، رژیم دموکراسی بورژوازی برقرار است. این کشورها در مناسبات خارجی خود زیر ستم ملی نیستند بلکه بر عکس بر ملت‌های دیگر ستم روا می‌دارند. با توجه به این خصوصیات وظایف حزب پرولتاریا در کشورهای سرمایه‌داری عبارت از اینست که طی یک دوران طولانی مبارزه قانونی کارگران را آموزش دهد و نیرو جمع کند و بدین ترتیب خود را برای سرنگون ساختن نهایی سرمایه‌داری آماده نماید. مسایلی که در این کشورها مطرح اند عبارت اند از: مبارزه قانونی طولانی، استفاده از تریبون پارلمان، اعتصابات اقتصادی

و سیاسی، سازمان‌دهی سندیکاها و آموزش کارگران. در این کشورها شکل سازمانی، قانونی است، شکل مبارزه خونین نیست (به جنگ متوسل نمی‌شود) در مسئله جنگ، احزاب کمونیست کشورهای سرمایه‌داری بر ضد هر جنگ امپریالیستی که به دست کشورهای شان برپا می‌شود، به مبارزه بر می‌خیزند، هرگاه چنین جنگی بر پا شود، سیاست این احزاب فراهم آوردن موجبات شکست دولت ارتجاعی کشور خود خواهد بود. جنگی که این احزاب می‌خواهند، جنگ داخلی است که آن را تدارک می‌بینند. اما تا زمانی که بورژوازی واقعاً ناتوان نگردد، تا زمانی که اکثریت پرولتاریا برای اقدام به قیام مسلح و جنگ داخلی مصمم نشود، تا زمانی که توده‌های دهقان داوطلبانه به پرولتاریا یاری نرسانند، این قیام و این جنگ نباید برپا شود و آن‌گاه که چنین قیام و یا جنگی برپا شد نخستین گام اشغال شهرها و سپس حمله به دهات خواهد بود، نه بر عکس. این است آنچه که احزاب کمونیست کشورهای سرمایه‌داری انجام داده اند، اینست آنچه که انقلاب اکتوبر روسیه بر آن صحنه گذاشته است.

در چین وضع طور دیگر است. ویژگی چین در اینست که کشور مستقل و دموکرات نیست بلکه نیمه مستعمره - نیمه فئودالی است که در آن نظام دموکراتیک مستقر نیست بلکه ستم فئودالی حکم‌فرما است، کشوریست که در مناسبات خارجی خویش از استقلال سیاسی بر خوردار نیست بلکه زیر یوغ امپریالیزم قرار دارد. از این جهت در چین پارلمانی که بتواند مورد استفاده قرار گیرد، نیست و حق تشکیل اعتصابات هم برای کارگران وجود ندارد. در این‌جا وظیفه حزب کمونیست علی‌الاصول این نیست که مبارزه قانونی طولی‌مدتی را از سر بگذراند تا به قیام و جنگ برسد، و یا نخست شهرها را تصرف کند و سپس دهات را، بلکه درست عکس اینست.

... اما وقتی که امپریالیزم به چین حمله مسلحانه می‌کند، حزب باید کلیه طبقات و کلیه قشرهای اجتماعی کشور را که با متجاوزین خارجی مخالفند، بر ضد دشمن بیگانه در جنگ ملی متحد سازد ...» (تاکیدات از ما است.)

این است مسایل اساسی مانوئیزم در کشورهای مستعمره - نیمه مستعمره - نیمه فئودالی. در این کشورها هیچ مارکسیست - لنینیست - مانوئیستی حق ندارد که به

بازی‌های عوام‌فریبانه اشغال‌گران و رژیم پوشالی تن داده و به بازی‌های انتخاباتی و پارلمان‌تاریستی بیفتد. در چنین کشورهایی پارلمان از دیدگاه مانوئیستی هم از لحاظ تاکتیکی و هم از لحاظ استراتژیکی تحریم است.

به همین علت است که حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان از زمان اشغال کشور تا کنون تمام شیوه‌های انتخاباتی اشغال‌گران و رژیم پوشالی را تحریم نموده است و تحریم مذکور را برنامه‌ی ساخته است.

درین گفتار مانوتسه‌دون به خوبی تفاوت میان راه انقلاب در کشورهای سرمایه‌داری و کشورهای مستعمره - نیمه فیودالی و یا نیمه مستعمره - نیمه فیودالی به طور صریح مشخص گردیده است. کسی که به آن عمل نکند یک ضد انقلابی تمام عیار است. مانوتسه‌دون این مطلب را در کتاب "مسایل جنگ و استراتژی" به طور روشن تشریح و توضیح نموده و تأکید کرده است که:

«تجربیات مبارزات طبقاتی در دوران امپریالیزم به ما می‌آموزد که طبقه کارگر و توده‌های زحمت‌کش فقط به وسیله تفنگ می‌توانند بر بورژوازی و مالکین مسلح پیروزشوند. در این مورد مجازیم بگوییم که تمام جهان را فقط با کمک اسلحه می‌توان تغییر داد.»

او همچنین در مورد ساختمان حزب تأکید می‌کند که:

«حزب کمونیست به طور عمده در رابطه با مبارزه مسلحانه، ساخته می‌شود و رشد و توسعه می‌یابد و نه در رابطه با مبارزات قانونی و شهری، زیرا مبارزه مسلحانه شکل عمده مبارزه است و نه مبارزات قانونی شهری. البته در رابطه با گذاردن کار عمده در خدمت مبارزه مسلحانه، باید در انواع مبارزات علنی و غیرعلنی، قانونی و غیرقانونی در شهرها و دهات تحت تسلط دشمن نیز وارد شد و میان آن‌ها پیوند مناسبی ایجاد نمود.»
(ساختمان حزب - صفحه ۶۸ - تأکید از ما است)

در این‌جا به خوبی خط ضد انقلابی "بامداد" و شرکاء به وضوح خود را به نمایش می‌گذارد. مانوتسه‌دون تأکید می‌کند که حزب کمونیست در رابطه با مبارزه مسلحانه رشد و ساختمان می‌یابد و مبارزه مسلحانه را شکل عمده مبارزه می‌داند. اما "بامداد" و

شرکاء برعکس مائوتسه‌دون ایجاد حزب کمونیست را به اشغال‌گران امپریالیست مربوط می‌دانند و از آن‌ها می‌خواهند که با رشد بورژوازی زمینه ایجاد حزب کمونیست در افغانستان را مهیا سازند! نمی‌توان به این "نیوغ" ضدانقلابی نفرین نثار نکرد.

از بحث مائوتسه‌دون این نتیجه به دست می‌آید که مبارزه مخفی و غیرقانونی در جوامع مستعمره - نیمه فیودلی یا نیمه فیودالی - نیمه مستعمره شکل عمده مبارزه است، نه مبارزات علنی، قانونی و شهری. به همین سبب مائوتسه‌دون تأکید دارد که:

«جهان را فقط با کمک اسلحه می‌توان تغییر داد.»

این بدان معنی است که بدون ارتش و قهر انقلابی نمی‌توان طبقه حاکمه ارتجاعی را از پا درآورد و قدرت سیاسی را به دست آورد.

اینک می‌بینیم که لنین در مورد احزاب غیرقانونی و مخفی و همچنین احزاب قانونی و علنی چه می‌گوید:

«پشتی‌بانی از هر برآمد انقلابی توده‌یی، بسط و توسعه و تشدید آن، ایجاد سازمان‌های غیرعلنی که بدون آن حتی در کشورهای "آزاد" هم نمی‌توان حقیقت را به اطلاع مردم رساند (تأکید اول از لنین و تأکید دوم از ما است). این است تمام برنامه عمل سوسیال دموکراسی.» (لنین - اپورتونیزم و ورشکستگی انترناسیونال دوم - صفحه ۳۹۰)

این بحث لنین به خوبی بیان‌گر آنست که حتی در کشورهای سرمایه‌داری باید مبارزات را از طریق سازمان‌های غیرعلنی یعنی غیرقانونی و به شکل مخفی پیش برد، زیرا که بدون آن «در کشورهای "آزاد" هم نمی‌توان حقیقت را به اطلاع مردم رساند.»

طوری‌که قبلاً هم بیان داشتیم لنین آن سوسیال دموکرات‌های روسیه را که از حزب غیرقانونی و مخفی روی برتافته بودند، انحلال‌طلب خطاب نموده و می‌گوید، آن‌ها می‌خواهند که:

«به خاطر این واقعیت که شرایط عوض شده اند، حزب ما باید خود را با جنبش قانونی انطباق دهد. آن‌ها در واقع ممنوع بودن حزب خود را پدیده‌ای عارضی، "غیرطبیعی" و بازمانده‌ای از گذشته می‌دانند، و از نظر آن‌ها چیز اصلی و اساسی فعالیت قانونی است. باید گفت که این تز به طور منطقی از ارزیابی "لحظة کنونی" که آقای گره دسکول

(Gredeskoul) بیان‌گر آن است، ناشی می‌شود که طبق آن روسیه نه به یک انقلاب، بلکه به فعالیت قانونی نیاز دارد.

غیرقانونی بودن حزب کادتها پدیده عارضی و استثنایی در سیستم عمومی "فعالیت قانونی" است و از این‌جا به طور منطقی نتیجه می‌شود که سازمان غیرقانونی باید «خود را با جنبش قانونی» انطباق دهد. این است شیوه کادتها.

حزب سوسیال‌دموکرات، نظر کاملاً متفاوت دارد. نتیجه بنیادی ارزیابی این حزب از لحظه کنونی این است که انقلاب ضروری است و نزدیک می‌شود. شکل‌های تکاملی‌ای که به انقلاب منجر می‌شوند، تغییر یافته اند، اما اهداف تغییر نیافته اند. از این واقعیت، ما این نتیجه را می‌گیریم که سازمان‌دهی باید تغییر یابند، که شکل "هسته"ها باید انعطاف بیشتری داشته باشد و این که تکامل این هسته‌ها در بیش‌تر اوقات نه به صورت مستقیم، بلکه با واسطه سازمان‌های "پیرامونی" قانونی صورت می‌گیرد و غیره. همه این‌ها بارها در قطع‌نامه‌های حزب تکرار شده اند. آن‌هایی که از "انطباق" سازمان غیرقانونی با جنبش قانونی سخن می‌گویند، ایده‌ای مطلقاً غلط از این تغییر شکل‌های سازمان غیرقانونی ارائه می‌دهند. مسئله اصلاً این نیست! [یعنی مسئله اصلاً انطباق سازمان غیرقانونی با جنبش قانونی نیست.] سازمان‌های قانونی تکیه‌گاه‌هایی هستند که امکان می‌دهند ایده هسته‌های غیرقانونی به درون توده‌ها نفوذ کنند. این بدان معنی است که ما شکل تأثیرگذاری خود را تغییر می‌دهیم، به این منظور که به این تأثیرگذاری جهت غیرقانونی بدهیم.» (دو مقاله از و. ا. لنین - مارکسیزم و رفرمیزم و حزب غیرقانونی و فعالیت قانونی - صفحه ۳۰ - ۳۱ - تأکیدات از ما است)

از دیدگاه لنین فعالیت‌های علنی و قانونی باید تحت رهبری شاخه‌های غیرقانونی پیش برده شود، زیرا در فعالیت‌های قانونی نمی‌توان شعارهای انقلابی (سرنگونی) را مطرح کرد. طرح شعارهای انقلابی، به خاطر سرنگونی فقط از طریق مخفی و غیرقانونی یعنی از طریق تبلیغ و ترویج مخفی امکان پذیر است. زیرا قوانینی که رژیم‌های ارتجاعی به تصویب می‌رسانند برای حفظ و بقای شان می‌باشد نه سرنگونی رژیم‌های شان، بناءً شعارهای انقلابی و سرنگونی را تحمل نمی‌کنند.

طبق گفتهٔ لنین جنبهٔ عمدهٔ فعالیت‌های هر حزب کمونیست، حتی در کشورهای امپریالیستی، باید مبتنی بر مبارزات مخفی و غیرقانونی باشد؛ حزب مخفی و غیرقانونی که دارای هسته‌ها و سازمان‌های مخفی بوده و رهبری فعالیت‌های علنی را در دست داشته باشند.

در اوضاع و احوالی که افغانستان یک کشور مستعمرهٔ تحت اشغال می‌باشد، تسلیم‌طلبان هیچ توجه‌ای به مسایل فوق‌الذکر ندارند و خواهان فعالیت‌های کاملاً علنی و قانونی اند و از دیگران نیز می‌خواهند تا از حزبیت روی برتافته و به فعالیت‌های علنی و قانونی روی بیاورند.

باید تفاوت میان فعالیت‌های علنی و قانونی را درک کرده و از هم تفکیک نمود. هر فعالیت علنی، قانونی نیست. اما هر فعالیت قانونی علنی است. مثلاً بعضی از اعتصابات، تظاهرات و محافل توده‌یی علنی می‌توانند غیرقانونی باشند.

بر این اساس احزاب مخفی و غیرقانونی می‌توانند نظر به شرایط و اوضاع مشخص جامعه از چنین فعالیت‌هایی استفاده نمایند. لذا نباید به بهانهٔ مبارزات علنی احزاب قانونی و علنی ساخت و مبارزات را بر مبنای فعالیت‌های قانونی استوار نمود. اما حزب کمونیست (مانویست) افغانستان با آن‌که حزبی غیرقانونی و مخفی است، اما در عین حال به فعالیت‌های توده‌یی علنی نیز دست می‌زند و همچنین در تظاهرات توده‌یی شرکت می‌نماید، این است تلفیق مبارزات مخفی با مبارزات علنی.

جالب این است که همین موضع‌گیری‌های فردی هم از اروپا و کانادا صورت می‌گیرد، دلیل این است که نه تشکیل وجود دارد و نه هم برنامه‌ای و اکثریت بقایای سازمان مربوطهٔ آن نیز با این چرندیات مخالف اند و با این موضع‌گیری‌ها موافقت ندارند. زمانی که خوب دقت نمایید مشخص می‌گردد که آن‌ها "مسیر مبارزاتی شجاعانه" ملالی جويا را در پیش گرفته اند و خواب وکالت و وزارت را در سر می‌پروراند و هم اکنون نیز کسانی از آن‌ها به موقعیت‌های خوبی در رژیم دست‌نشانده رسیده اند.

حال بحث و عمل‌کرد "بامداد" و شرکاء را با بحث‌ها و فعالیت‌های جریان دموکراتیک نوین در دورهٔ دموکراسی قلابی ظاهر شاهی، مقایسه می‌کنیم تا مشخص شود که آن‌ها

اصلاً دیگر به جریان دموکراتیک نوین منسوب نیستند. در دوره دموکراسی قلابی ظاهرشاهی افغانستان یک کشور نیمه فیودالی- نیمه مستعمراتی بود، نه یک کشور تحت اشغال امپریالیست‌های متجاوز بر کشور. البته در آن موقع رژیم یک رژیم وابسته به امپریالیزم و سوسیال‌امپریالیزم بود، اما علی‌رغم این حالت، "شعله‌یی‌ها" با انتشار اعلامیه "مرگ بر انتخابات سرکاری" راه تحریم انتخابات پارلمانی ظاهرشاهی را در پیش گرفتند.

حالا که کشور تحت اشغال قوت‌های مهاجم امپریالیستی قرار دارد و یک رژیم دست‌نشانده که مستقیماً توسط اشغال‌گران به میان آمده و پرورنده می‌شود در کشور به اصطلاح حکومت می‌کند، "بامداد" و شرکاء با طرح "بدیل سوم" هوای تشکیل "اپوزیسیون پارلمانی" را در سر می‌پرورانند. آن‌ها مدعی اند که انتخاب این راه، بهترین راه برای آبادی کشور ویران‌شده بوده و زمینه‌ساز "رشد طبقه کارگر" افغانستان می‌باشد. آن‌ها دوره مبارزات دهه چهل جریان دموکراتیک نوین را کاملاً به فراموشی سپرده اند. همان‌طوری که شعله‌یی‌ها انتخابات پارلمانی دوره شاهی نیمه مستعمراتی ظاهرخان را تحریم کردند و انتخابات پارلمانی دوره پارلمانی مستعمراتی و تشریفاتی اشغال‌گران را نیز با قاطعیت تحریم می‌نمایند. کسانی که این کار را نمی‌کنند و در خواب وکالت و وزارت اند، شعله‌یی محسوب نمی‌شوند. افتخارات شعله‌یی بودن به کسانی تعلق دارد که میراث‌های مبارزاتی جنبش را حفظ کرده آن را تکامل می‌دهند.

۴- درباره نقش و اهمیت تیوری در

جامعه:

«به نظر ما درست آنست که عمدتاً به پراتیک، که معیار حقیقت است، استناد گردد و نشان دهیم که چه کاری به جز تخریب دیگران، که هیچ سودی به انقلاب و سرنوشت مردم ندارد، انجام داده ایم. ما فکر می‌کنیم که در شرایط موجود بهتر است که راه‌های بیرون رفت از بن‌بست کنونی را جست‌وجو کنیم، و زمینه‌های اتحاد را مساعد سازیم تا

قطره‌ها به دریای بیکران و خروشان مبدل گردد و خنجرها را به سوی دشمنان مردم و سرزمین ما حواله کنیم، این است وظیفه یک کمونیست انقلابی. نوحه‌سرایی به یاد مجید... و هم‌زمان شان بدون پراتیک انقلابی هیچ دردی را دوا نمی‌کند و چنان‌چه گفته اند تیوری انقلابی بدون عمل انقلابی چیز بیهوده است.» (بامداد - واژه "کمونیست" نباید چاشنی خزعبلات نویسی شود - صفحه ۲)

این نقل‌قول حاوی چند نکته است که روی هر کدام مختصراً مکث می‌نمایم:

الف: فریبکاری.

ب: پیش‌نهاد وحدت و باور نداشتن به تیوری انقلابی:

الف: فریبکاری سند: نوشته دو صفحه‌یی "بامداد" کاملاً ضد حزبی است. او اعتقاد دارد که شرایط افغانستان آماده برای پذیرش کمونیزم نیست و نباید که به فکر حزب کمونیست و مسایل کمونیستی برآمد. او کثافت‌کاری‌های "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" را برای تثبیت ادعایش مثال می‌آورد. (در این زمینه بعداً صحبت خواهیم نمود) از این دیدگاه حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان را که بحث‌های تیوریکی کمونیستی راه‌انداخته متهم می‌نماید که «واژه "کمونیست" را چاشنی خزعبلات نویسی» نموده است. هرگاه خواننده، سند دو صفحه‌ای را به دقت مطالعه نماید متوجه می‌شود که در سند چندین بار از «مارکسیزم»، «مارکسیزم یک تیوری علمی عام انقلابی است»، «کمونیست‌ها بالاترین اخلاق درست انسانی را دارند» و «وظیفه یک کمونیست انقلابی...» نام برده است.

زمانی که یک فرد و یا یک گروه و تشکیل اعتقاد پیدا می‌کند که شرایط برای مبارزات کمونیستی و ایجاد حزب کمونیست در افغانستان وجود ندارد و حینی که مردم با این کلمات روبرو شوند «عکس‌العمل نشان می‌دهند»، هیچ‌گاه خودش از این کلمات استفاده نمی‌نماید. وقتی یک نفر از یک سو به بهانه شرایط علیه حزب کمونیست به مبارزه برمی‌خیزد و آن را رد می‌کند و از سوی دیگر از "مارکسیزم"، "کمونیزم" و "وظیفه کمونیست" ها صحبت می‌نماید، چه معنای جز عوام‌فریبی از آن مستفاد می‌گردد. از نقل‌قول فوق‌الذکر این نتیجه به دست می‌آید که نویسنده سند «واژه کمونیست نباید چاشنی

خزعبلات [(اراجیف، مضحکه)] نویسی شود» فریبکاری و عوام‌فریبی نموده است. لنین عوام‌فریبی را بدترین نوع اپورتونیزم می‌نامد:

«من هرگز از تکرار این‌که عوام‌فریبان بدترین دشمنان طبقه کارگرند خسته نخواهم شد. این‌که بدترین... اند بدان علت است که آن‌ها محرک غریزه‌های ناپسند در جماعت می‌باشند و برای کارگران عقب‌مانده میسر نیست این دشمنان را که به سمت دوستان آن‌ها به میدان می‌آیند و گاهی هم صمیمانه به میدان می‌آیند بشناسند. بدترین - بدان علت است که در دوران پراگندگی و تزلزل، در دورانی که جنبش ما تازه دارد سروصورت به خود می‌گیرد چیزی آسان‌تر از آن نیست که جماعت را عوام‌فریبانه به راهی سوق دهند که بعدها تلخ‌ترین آزمایش‌ها می‌تواند وی را به خطای خویش آگاه سازد. به این جهت است که شعار کنونی یک نفر سوسیال دموکرات روس باید مبارزه قطعی خواه علیه "سوابودا" باشد که به درجه عوام‌فریبی تنزل می‌نماید و خواه بر ضد "رابوچیه دلو" که نیز به درجه عوام‌فریبی تنزل می‌نماید.» (لنین - مجموع آثار و مقالات - چه باید کرد - صفحه ۱۲۰)

جای بدبختی این‌جاست که عوام‌فریبان وطنی ما بعد از «تلخ‌ترین آزمایش‌ها» به «خطای شان آگاه» نگردیده اند. آن‌ها بعد از همه شکست‌ها هنوز نتوانستند درک کنند که این همه شکست‌ها ناشی از "مشی" و "ایدیولوژی" شان می‌باشد.

اصول مارکسیستی-لنینیستی-مانوئیستی به ما می‌آموزد که هیچ ایدیولوژی مستقلی در ماورای طبقات و جنبش‌های آن‌ها نمی‌تواند به میان آید. در این‌جا فقط این مسأله مطرح است، یا ایدیولوژی ارتجاعی یا ایدیولوژی انقلابی، «بدیل سومی» نمی‌تواند وجود داشته باشد. «بدیل سوم» یعنی نه ایدیولوژی ارتجاعی و نه هم ایدیولوژی انقلابی!

اسلامیست‌ها چنین استدلال می‌نمایند که:

«اسلام بین سرمایه‌داری و سوسیالیزم راه اعتدال را می‌پیماید» و شعار خمینی مبنی بر «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی!» بر همین پایه استوار بود. بنا به قول لنین:

«بدین جهت هرگونه کم‌بهادادن به ایدیولوژی سوسیالیستی و هرگونه دوری جستن از آن به معنای تقویت ایدیولوژی بورژوازی [و در کل ایدیولوژی ارتجاع است.] (چه باید

هرگاه ایده سوسیالیزم با جنبش کارگری و توده‌های ستمدیده ادغام نشود، خواهی خواهی جنبش کارگری راه رفرم و پارلمانتاریزم را در پیش می‌گیرد. لنین می‌نویسد:

«بدین جهت هر اندازه جنبش سوسیالیستی در یک کشور جوان‌تر باشد، به همان درجه نیز باید با شدت بیش‌تری علیه کلیه تلاش‌های که برای تحکیم ایدئولوژی غیرسوسیالیستی به کار می‌رود، به مبارزه برخاست و کارگران را با قاطعیت بیش‌تری از ناصحان بدی که هوراکشان بر "پر بها دادن عنصر آگاه" و غیره می‌تازند برحذر داشت.» (چه باید کرد - صفحه ۵۳)

ب : پیش‌نهاد وحدت و باور نداشتن به تیوری انقلابی:

"بامداد" می‌گوید که:

«در شرایط موجود بهتر است که راه‌های بیرون رفت از بن‌بست کنونی را جست‌وجو کنیم و زمینه‌های اتحاد را مساعد سازیم تا قطره‌ها به دریای بیکران و خروشان مبدل گردد و خنجرها را به سوی دشمنان مردم و سرزمین ما حواله کنیم، این است وظیفه یک کمونیست انقلابی. نوحه سرایی به یاد مجید... و هم‌زمان شان بدون پراتیک انقلابی هیچ دردی را دوا نمی‌کند، و چنان‌چه گفته اند تیوری انقلابی بدون عمل انقلابی چیز بیهوده است.»

نمی‌توان از این پیش‌نهاد قدردانی و تشکر نمود. حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان بر این امر جداً پافشاری دارد و در این راه از همه پیش‌گام است. شعله جاوید ارگان مرکزی حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان گویای این حقیقت است. ما جداً باور داریم که وحدت امر بزرگ و شعار کبیری است که هر مانونیست و انقلابی باید سرلوحه مبارزاتی خویش قرار دهد. ولی وحدت فقط از طریق مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی و انتقاد و انتقاد از خود به میان می‌آید. نه با گذشت تیوریک و پرنسیب فروشی.

اما در طرح وحدت ظاهری که از طرف سند مطرح گردیده باز هم یک عوام‌فریبی وجود دارد.

اول این‌که مدت دو سال یکی از اعضای حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان در

غرب کشور با یک تن از کادرهای یک بخش (فراکسیون) "ساما" دیدوبازدید داشت و در حین دیدوبازدید، او حرف‌های رفیق ما را مبنی بر تضاد عمده و غیرعمده پذیرفت و حتی "ولید" را سرزنش می‌نمود که در مورد تضاد عمده غلط نویسی می‌کند و رفقا چندین مرتبه به او خاطر نشان ساخته اند تا از این کارها دست بردارد، اما هنوز خودسری می‌کند. او طوری وانمود ساخت که دیگر با "ولید" نیست و دیگر مقالات شان به سایت رزمندگان ارسال نمی‌گردد، بلکه به سایت فروش رعد می‌افتد. او حتی از تسلیمی "ساما" در هرات صحبت کرد و گفت خواسته تا "احمد" را از تسلیمی بکشد و به ایران انتقال دهد. او توضیح داد که چه‌گونه با احمد همراه چهل نفر از کابل به هرات آمدند و از میدان هوایی هرات رژیم دست‌نشانده روس‌ها چه‌گونه آن‌ها را تا شهر هرات با تاک‌ها اسکورت نمود. او گفت که همراه چهل نفر هم صحبت کردم و تسلیم شدن "ساما"یی‌ها را در جبهه هرات به ایشان توضیح دادم و از آن‌ها خواستم تا به منجلا ب نروند، اما رفتند. او گفت که "احمد" خواست تا مرا نیز به جبهه ببرد که با او نرفتم و دوباره برگشتم کابل و به عسکری رفتم.

رفیق ما چندین مرتبه از او درخواست نمود تا یک جلسه رسمی بین حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان و فراکسیون آن‌ها برگزار گردد و روی موضوعات روز صحبت گردد. این کادر "ساما" هر دفعه می‌گفت که هنوز روحیه رفقا آماده نیست و کوشش می‌کند تا روحیه رفقا را آماده سازد. از رفیق ما خواست تا حین آماده ساختن روحیه رفقا از موضع‌گیری علیه "ساما" در شعله جاوید خودداری شود. ما هم این پیش‌نهاد را به خاطر ضرورت تدویر جلسه رسمی پذیرفتیم، اما در ظرف دو سال هیچ نشانه‌ای از آمادگی گرفتن آن‌ها برای گرفتن جلسه با حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان دیده نشد. یک دفعه که رفیق ما کابل آمده بود، این کادر "ساما" از رفیق ما خواست تا مقداری مواد از رفقایش گرفته و برایش برساند که این کار صورت گرفت. حینی‌که یک تن از روابط "ساما" مواد را به رفیق ما تسلیم نمود. رفیق ما از وی خواست که با یک رفیق دیگر در منطقه تماس بگیرد، او با تانید این پیش‌نهاد گفت:

«شما با ... صاحب موضوع را در میان بگذارید، هر چه ... صاحب گفت همان کار را

می‌کنیم» این موضوع با "... صاحب" در میان گذاشته شد، اما چنین رابطه ای به میان نیامد. حینی که یکی از تسلیم‌طلبان از اروپا به افغانستان می‌آید و به غرب کشور می‌رسد فوراً "... صاحب" دو نفر را از کابل می‌خواهد و با آن تسلیم‌طلب وارد مذاکره می‌گردند. این مسأله کاملاً آشکار است که طرح وحدت نویسنده سند در قدم اول با تسلیم‌طلبان "ساما" است تا بخش‌های گوناگون (از تسلیم‌شدگان تا تسلیم‌طلبان) "ساما" را جمع نماید و بعد با بقیه تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبان در صورت امکان متحد شود. طوری که معلوم گردید "... صاحب" هم پیش از همه تسلیم‌طلب است، زیرا که او اولاً در غرب کشور اسناد تسلیم‌طلبان را پرنسنت نموده و توزیع می‌نماید و ثانیاً از نقد شعله جاوید علیه تسلیم‌طلبی "ساما" ناراض گردیده و متن اصلی "دشنام‌نامه" جناب "احمد پرومند" را در سایت مربوطه اش انداخته و آن را پرنسنت نموده در منطقه اش توزیع نموده است. لذا موضعی که علیه تسلیم‌طلبی "ساما" داشته دروغ بوده و درین مورد به نیرنگ‌بازی پرداخته است.

دوم این که حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان یقین دارد که وحدت از طریق مبارزه ایدیولوژیک - سیاسی به دست می‌آید. هرگاه وحدت از این طریق به دست آید موجب استحکام و گسترش حزب کمونیست می‌گردد و اگر از طریق گذشت‌ها و سازش‌کاری‌ها صورت گیرد در آن صورت باعث تضعیف روحیه رزمندگی و فساد ایدیولوژیک - سیاسی می‌گردد. مبارزه ایدیولوژیک - سیاسی حتی در درون حزب کمونیست بازتاب مبارزه طبقاتی در درون جامعه و مبارزه بین کهنه و نو است. حفظ خصلت پرولتری یک حزب مربوط به مبارزه آن علیه مشی‌های غیرپرولتری و نفوذ ایدیولوژی‌های ارتجاعی (بورژوایی، خرده‌بورژوایی و حتی فیودالی) است. اگر یک حزب کمونیست در مبارزات درون حزبی خویش به سازش تن دهد در جامعه نیز به سازش طبقاتی تن خواهد داد. "ساما" در این عرصه دارای تجارب تلخی است که سراسر حیات سیاسی آن را در بر گرفته و عواقب نظری و عملی تسلیمی و تسلیم‌طلبی طبقاتی و ملی را برای آن سازمان بار آورده است.

لنین با صراحت اعلام نموده که:

«وحدت امر بزرگ و شعار کبیری است! اما طبقه کارگر به وحدت مارکسیست‌ها نیاز

دارد نه به وحدت مارکسیست‌ها با دشمنان و تحریف‌کنندگان مارکسیزم.» (لنین - کلیات - جلد ۲۰ - صفحه ۱۱)

امروز در جامعه افغانستان به خوبی مشاهده می‌کنیم که از نظر شجاعت، مقاومت، فداکاری و کینه عمیق علیه اشغال‌گران و رژیم پوشالی کمبودی نیست، اما توده‌ها بدون رهبری یک حزب کمونیست نمی‌توانند به طور کامل از این کیفیات برای پیروزی استفاده نمایند. چرا در ظرف ۱۸ سال نیروهای کمونیست و انقلابی نتوانسته‌اند در جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی شرکت نمایند و توده‌ها از چنین رهبری در جنگ مقاومت محروم‌اند؟ پاسخ این سوال را از زبان لنین می‌شنویم:

«در حقیقت امر هم تا کنون کسی گویا شکی نداشته است که نیروی جنبش امروز در بیداری توده‌ها (به ویژه پرولتاریای صنعتی) و ضعف آن در نارسایی آگاهی و روح ابتکار در رهبران انقلابی است.» (لنین - مجموع آثار و مقالات - چه باید - صفحه ۸۳)

بعد از اشغال افغانستان توسط اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم امریکا موج تسلیمی و تسلیم‌طلبی با تمام قدرت سر بلند نمود. تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبان فقط چشم به لطف و مرحمت اشغال‌گران دوخته و معتقد‌اند که اشغال‌گران:

«کشور ویران را آباد و بورژوازی و طبقه کارگر را رشد می‌دهد و دموکراسی را در کشور رونق می‌دهد و شرایط را برای ایجاد حزب کمونیست آماده می‌سازد.»

آن‌ها که با این کشف محیرالعقول نه تنها با تمام قدرت به خراب‌کاری علیه حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان پرداخته‌اند، بلکه خواهان آنند که تا زمان آبادی کشور ویران شده و رشد بورژوازی و طبقه کارگر و رونق دموکراسی از طرف اشغال‌گران نباید دنبال شعارها و کاروپیکار کمونیستی رفت. آن‌ها با این دیدگاه به نفی عنصر آگاه و پیش‌آهنگ رسیده‌اند و تلاش می‌ورزند زیر نام پراتیک از تیوری من درآوردی که هیچ‌گونه پایه مادی ندارد دفاع نمایند. به این قسمت بحث شان توجه نمایید:

«به نظر من درست آن است که به پراتیک، که معیار حقیقت است، استناد گردد... نوحه سرایی به یاد مجید... و هم‌زمان شان بدون پراتیک انقلابی هیچ دردی را دوا نمی‌کند و چنانچه گفته‌اند تیوری انقلابی بدون عمل انقلابی چیز بیهوده است.»

دقیقاً که معیار سنجش حقیقت پراتیک اجتماعی است. اما هدف نویسنده سند به معنای چشم‌پوشی از نقش تیوری است. ختم جمله فوق به خوبی بیان‌کننده اهداف نویسنده در بی‌اهمیت تلقی نمودن نقش تیوری است. در گفته فوق به خوبی مشاهده می‌شود که نویسنده نمی‌خواهد وابستگی تیوری و پراتیک اجتماعی باهم را درک کند. به این طریق به دنبال ماتریالیزم تخیلی قبل از مارکس گام برمی‌دارد.

حزب کمونیست (مانویست) افغانستان باورمند است که تیوری از پراتیک سرچشمه می‌گیرد و در پیوند با پراتیک رشد می‌یابد. به همین طریق پراتیک بدون تیوری چون آب هرزی است که سمت معینی ندارد و شناخت ما را از یک پدیده ژرفا و جهت نمی‌بخشد. ما باور داریم که رهبری انقلابی از میان توده‌ها و در جریان مبارزه توده‌ها به وجود می‌آید و در پیوند با توده‌ها و مبارزه ایشان رشد می‌کند، اما بدون رهبری، جنبش توده‌ها یک جنبش خود به خودی است که سمت نیافته و در نتیجه در سیستم ارتجاعی و ضد انقلابی مستعمراتی- نیمه فیودالی حاکم حل می‌گردد.

مانویست‌ها هیچ‌گاه تیوری و پراتیک را از هم جدا بررسی نمی‌کنند، بل که معتقد اند که هر دو در پیوند تنگاتنگ باهم قرار دارند، همان‌طوری که بدون پراتیک تیوری موجود نیست و در عین حال «بدون تیوری انقلابی هیچ جنبش انقلابی وجود ندارد.» دیدن یکی و ندیدن دیگری ذهنی‌گری مطلق بوده و به متافیزیزم می‌انجامد.

«... تیوری هرگاه با پراتیک انقلابی توأم نگردد، چیز بی‌موضوعی خواهد شد، همان‌طوری که پراتیک نیز اگر راه خویشتن را با پرتو تیوری انقلابی روش نکند کور و نابینا می‌گردد.» (استالین - "در باره اصول لنینیزم" - قسمت ۳)

مانوتسه‌دون گفته است که اگر چه پراتیک در مجموع بر تیوری الویت دارد، ولی این رابطه در زمان‌های معکوس می‌گردد:

«زمانی که قرار است وظیفه‌ای انجام شود اما هنوز خط هدایت‌کننده، اسلوب، برنامه یا سیاست برای آن وجود ندارد، مسئله عمده و تعیین‌کننده عبارت از تصمیم‌گیری بر روی یک خط ره‌نما، اسلوب، برنامه یا سیاست است.» (مانوتسه‌دون - درباره تضاد- تأکید از ماست")

در این جا به خوبی دیده می‌شود که مانوتسه‌دون شدیداً به اهمیت خط، تیوری و سیاست که به مقوله آگاهی تعلق دارد و می‌تواند به واقعیت مادی پراتیک انقلابی تبدیل شود تکیه می‌نماید.

همان طوری که مانوتسه‌دون بر وابستگی تیوری به پراتیک تأکید دارد، حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان معتقد است که رابطه میان زیربنا و روبنا تضادی را تشکیل می‌دهد که در مجموع زیربنا جنبه عمده را دارا می‌باشد. ولی در شرایط مشخص می‌تواند روبنا جنبه عمده را اختیار نماید. علاوه بر این روبنا نقش محرک را در تغییر زیربنا بازی می‌کند.

مسائل مطروحه فوق‌الذکر از جمله مسایل اساسی مارکسیستی- لنینیستی- مانونیستی است که "بامداد" و شرکاء بویی از آن نبرده اند. بنا به عدم درک این مسئله است که تا کنون از یک خط سیاسی مدون انقلابی برخوردار نیستند. تدوین یک خط انقلابی بدون آموزش ایدیولوژی مارکسیستی- لنینیستی- مانونیستی امکان‌پذیر نیست. به همین علت است که لنین روی آموزش تأکید مکرر می‌نماید:

«ما باید به هر قیمتی که شده در این راه گام برداریم، که نخست بیاموزیم، سپس بیاموزیم و باز هم بیاموزیم، و آن‌گاه آن قدر پیش رویم که اطمینان حاصل کنیم که آموختن، یک واژه مرده نباشد، بلکه قسمتی از خود وجود ما و کاملاً جزئی از اجزای متشکله زندگی اجتماعی ما باشد.» (لنین - مقاله به‌تر، اگر چه کمتر)

خط ایدیولوژیک- سیاسی بیان فشرده جهان‌بینی طبقاتی بوده و از طریق پیش‌برد مبارزه طبقاتی است که تسخیر قدرت سیاسی و پیش‌رفت به سوی کمونیزم میسر است. هرگاه جنبش طبقه کارگر و توده‌های ستم‌دیده تحت رهبری حزب کمونیست قرار نداشته باشد، اهداف بورژوایی، روش‌ها و سیاست بورژوایی بخواهی نخواهی جای آن را می‌گیرد.

طبقه کارگر و توده‌های ستم‌دیده فقط تحت رهبری حزب کمونیست می‌توانند دولت ارتجاعی را با اعمال قهر انقلابی درهم‌شکنند و دیکتاتوری طبقاتی شان را تأسیس نمایند. فقط و فقط حزب کمونیست است که در سراسر تاریخ جنبش بین‌المللی کمونیستی خط

فصل و مبارزه قاطع میان مارکسیزم و رویونیزم را ترسیم می‌نماید و همین امروز هم چنین است.

کل کار حزب ما عبارتست از مبارزه در زمینه‌های تیوری و یا عملی و یا آماده شدن برای مبارزه علیه اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا، رژیم دست‌نشانده و اشغال‌گران داعشی به عنوان دشمنان عمده و مبارزه علیه طالبان به عنوان دشمن غیرعمده. البته حزب ما هیچ‌گاه فراموش نمی‌کند که بدون مبارزه علیه رویونیزم، تسلیم‌طلبی و انحلال‌طلبی نمی‌توان مبارزه را با دشمنان عمده و ضمناً دشمن غیر عمده به طور احسن پیش برد.

۵ - تحلیل مشخص از اوضاع مشخص چیست؟

لنین گفته است که:

«تحلیل مشخص از اوضاع مشخص جوهر و روح زنده مارکسیزم است.»

این گفته بدان معناست که تیوری مارکسیستی-لنینیستی-مانویستی را به طور عام فراگیریم و در شرایط مشخصه کشور خود به کار بندیم. مائوتسه‌دون به طور دقیق این گفته لنین را درک کرد و در اوضاع کشور چین به کار بست.

قبل از انقلاب ۱۹۱۷ اکتوبر رهبری انقلاب دموکراتیک به دوش بورژوازی بود. مائوتسه‌دون به صراحت اعلان نمود که بعد از انقلاب اکتوبر بورژوازی دیگر قادر به رهبری انقلاب نیست و رهبری انقلاب بورژوا دموکراتیک به دوش پرولتاریا و حزب پیش‌آهنگ پرولتاریا قرار دارد. مائو از آن زمان به بعد تیوری‌های عام مارکسیزم - لنینیزم را در شرایط مشخص چین زیر شعار انقلاب دموکراتیک نوین به کار بست. از آن زمان به این سو در جهان فقط دو مؤلفه برای انقلاب وجود دارد، یکی انقلاب سوسیالیستی در کشورهای پیش‌رفته سرمایه‌داری و دیگری انقلاب دموکراتیک نوین در کشورهای نیمه مستعمره - نیمه فیودالی و یا کشورهای نیمه فیودالی-نیمه مستعمراتی. راه سوم و "بدیل سومی" به اصطلاح انقلابی وجود ندارد.

حزب کمونیست قادر به طرح نقشه و برنامه صحیح در یک شرایط مشخص نیست، مگر آن‌که تیوری عام مارکسیستی - لنینیستی - مانوئیستی را فرا گرفته و آن تیوری را با پراتیک مشخص شرایط خاص کشوری خود تطبیق دهد. به عبارت دیگر حزب پیش‌آهنگ پرولتاریا نخواهد توانست استراتژی و تاکتیک‌های صحیح و سیاست‌های مناسبی اختیار کند مگر آن‌که تیوری‌های عام مارکسیزم - لنینیسم - مانوئیسم را با پراتیک مشخص مبارزه طبقاتی و مبارزات انقلابی در شرایط خاص کشورش تطبیق دهد. تنها و تنها بدین طریق است که حزب به قانون‌مندی عینی یک شرایط مشخص دست‌یافته و مشی صحیح را اختیار می‌نماید.

تیوری انقلابی مارکسیزم - لنینیسم - مانوئیسم جمع‌بندی مبارزه طبقاتی پرولتاریا در سطح جهان است. هرگاه ما این جمع‌بندی را در نظر نگیریم، هیچ‌گاه قادر به «تحلیل مشخص از اوضاع مشخص» نمی‌شویم، و هرگاه این جمع‌بندی را رهنمای اندیشه و عمل خود قرار ندهیم موفق به رهبری توده‌ها نخواهیم شد.

حال «بامداد» و شرکاء تطبیق این جمع‌بندی مبارزه پرولتاریا در سطح جهان را در شرایط خاص افغانستان «خودکشی» و «فاجعه‌بار» می‌خوانند و می‌خواهند «بدلیل سومی» را جای‌گزین جمع‌بندی مبارزه طبقاتی پرولتاریای جهان در افغانستان نمایند. «بامداد» این ارتداد عمیق ایدیولوژیک - سیاسی را «لباس پوشیدن مطابق فرهنگ خود» می‌نامد. «بامداد» و شرکاء نمی‌دانند که «راه سومی» اصلاً وجود ندارد. فقط دو راه وجود دارد: راه انقلاب و راه ضد انقلاب.

«لباس پوشیدن مطابق فرهنگ خود» را فقط «تازه اندیشان» زیر نام «مشی مستقل ملی» در «ساما» تبارز دادند که بالاخره آن را به «ایدیولوژی مستقل ملی» تکامل منفی دادند و به رد کمونیسم پرداختند و تا هنوز این نغمه را زمزمه می‌کنند. این آقازاده‌ها نه تنها تجارب گران‌بهای پرولتاریای بین‌المللی را دور انداختند، بلکه تا کنون نتوانسته‌اند از تجارب تلخ چهار دهه گذشته در افغانستان درس بگیرند و نتایج تلخ «مشی مستقل ملی» و «اندیشه مستقل ملی» را از دیدگاه انتقادی بررسی نمایند. این آقایون همین قدر از انتقاد گریزانند که دزد از محل دزدی خود.

ما باید انتقاد از خود را از مانوتسه‌دون بیاموریم. او گذشته اش را چنین به ارزیابی می‌گیرد:

«در گذشته کانفسیوس را مطالعه کردم و شش سال روی چهار کتاب و پنج کلاسیک (۴) گذراندم. من یاد گرفتم که آن‌ها را از بر بخوانم، اما آن‌ها را نفهمیدم. در آن موقع من عمیقاً به کانفسیوس اعتقاد داشتم و حتی مقالاتی نوشتم (برای تفسیر عقاید او). بعداً به یک مدرسه بورژوازی رفتم، به مدت هفت سال. هفت به علاوه شش می‌شود سیزده سال.

(۴) - در میان آثار کلاسیک کانفسیوس (چهار کتاب) هسته دانسته‌های نوآموزان را معرفی می‌کند و "پنج کلاسیک" مجموعه تقریباً بزرگ از آثار ادبی است.

من تمام چیزهای بورژوازی، علوم طبیعی، علوم اجتماعی را مطالعه کردم. یک مقدار تعلیم و تربیت به من یاد دادند، پنج سال مدرسه عادی و دو سال مدرسه متوسطه، همچنین اوقاتی را که در کتابخانه گذراندم نیز اضافه شد. در آن زمان من به دوآلیزم کانت اعتقاد پیدا کردم و به خصوص به ایدآلیزم او. من اصلاً یک فیودالیست و در عین حال مدافع دموکراسی بورژوازی بودم... وقتی به حزب کمونیست ملحق شدم، دانستم که می‌بایست انقلاب را به انجام رسانیم، اما بر ضد چه؟ و چه‌طور می‌خواستیم این کار را انجام دهیم. البته مسلم بود که می‌بایست انقلاب را بر ضد امپریالیزم و جامعه کهن انجام داد.

من کاملاً نمی‌فهمیدم امپریالیزم چه نوع چیزی است؟ در باره این‌که چه‌طور می‌توانستیم انقلاب را انجام دهیم هنوز کم فهمیده بودم. هیچ کدام از چیزهای که در طول ۱۳ سال یاد گرفته بودم برای انجام انقلاب مناسب نبود...» (مانوتسه دون - گفت‌وگو در باره مسایل فلسفه - ۱۸ اگست ۱۹۶۴)

این چنین برخورد انتقادی به گذشته، اصولیت و شهادت کمونیستی می‌خواهد، هر منحرفی نمی‌تواند گذشته فاجعه بارش را به انتقاد بکشد. بحث مانوتسه‌دون بیان‌کننده آن است که فقط کمونیست‌ها و حزب کمونیست می‌توانند تیوری‌های عام مارکسیزم - لنینیزم -

مانوئیزم را در شرایط خاص کشور خود پیاده کنند.

«شرایط خاص هر کشور تعیین‌کننده نوع ویژه شکل سازمانی حزب آن کشور می‌باشد. البته این تمایز حدود معینی دارد. علی‌الرغم تمام خصوصیات، شرایط کیفی مبارزات طبقاتی پرولتاریا در کشورهای مختلف در جریان مراحل مختلف انقلاب پرولتاری عالی‌ترین درجه اهمیت را برای جنبش کمونیستی بین‌المللی دارا بوده و یک اساس مشترک برای سازمان احزاب کمونیستی در کلیه کشورها به وجود می‌آورد. تشکیل و رشد احزاب کمونیست جدید باید بر این مبنا باشد. نیاید به دنبال ایجاد احزابی با مدل‌های کاملاً جدید بود.» [لنین - تز سازمان احزاب کمونیستی مصوب سومین کنگره بین‌المللی (کمینترن ۱۹۲۱) - اصول حزب - صفحه ۳ - تأکیدات از ماست]

حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان با صراحت اعلام می‌دارد که بدون رهنمایی گرفتن از جمع‌بندی مبارزه طبقاتی پرولتاریای بین‌المللی یعنی مارکسیزم - لنینیسم - مانوئیزم، هر جنبشی که ایجاد شود جنبش خود به خودی است که به بی‌راهه کشیده می‌شود و قادر به آزاد نمودن طبقه کارگر و توده‌های ستمدیده افغانستان از اسارت نخواهد بود. بدون تغذیه مداوم تیوری از پراتیک مبارزاتی پرولتاریا و توده‌های ستمدیده، تیوری رشد نخواهد کرد و پاسخ‌گوی شرایط مشخص مبارزه نخواهد بود.

حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان اعتقاد راسخ دارد که نه تنها بدون حزب کمونیست، طبقه کارگر و توده‌های ستمکش قادر نیستند نیروی خلاقه خود را در جهت آزادی و پیش‌رفت کاملاً به کار اندازند، بل‌که در عین حال فقدان ارتباط نزدیک حزب با طبقه کارگر و توده‌های ستمدیده مایه عدم خلاقیت و رکود انقلاب و حزب است. تکامل خلاقانه مارکسیزم به مارکسیزم - لنینیسم و به همین طریق تکامل مارکسیزم - لنینیسم به مارکسیزم - لنینیسم - مانوئیزم به ما آموخته که نوسازی حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان بدون انتقاد و انتقاد از خود و دیگران میسر نیست.

به همین طریق به ما آموزش داده شده که باید تمام اسلوب ناپسند را به دور افکنیم و اسلوب پسندیده را حفظ کنیم. ما هیچ‌گاه این سلاح مارکسیستی - لنینیستی - مانوئیستی را بر زمین نخواهیم گذاشت. زیرا این سلاح پیوند حزب با توده‌ها را مستحکم می‌نماید، و

حزب را قادر به اتخاذ مشی صحیح و منطقی می‌سازد و از انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی که در جهت خلاف منافع توده‌ها است، برحذر می‌دارد.

«شیوه‌های رهبری حزب طبقه کارگر، چه در روابط درونی حزب - میان کمیته‌ها و ارگان‌ها - و چه در رابطه میان حزب و توده‌های وسیع خلق، باید بر مبنای دو اصل زیر قرار داشته باشد: یکی پیوند دادن عام به خاص و دیگری پیوند دادن رهبری با توده‌ها.» (مانوتسه دون - در باره بعضی مسایل مربوط به شیوه های رهبری.)

این اصل اساسی مانوئیستی را هیچ‌گاه آقای " و. آنیژ " و شرکاء نمی‌توانند ببینند، به همین علت است که از حزبیت به بهانه عدم موجودیت شرایط مناسب روی برمی‌تابند.

رهبری مارکسیستی- لنینیستی- مانوئیستی همیشه بر مبنای دو اصل فوق‌الذکر عمل می‌نماید، یعنی ایدئولوژی عام مارکسیستی- لنینیستی - مانوئیستی و تطبیق آن در شرایط خاص کشور خود. اما رهبری ذهنی و بروکراتیک همیشه تلاش می‌نماید تا عام را از خاص جدا نموده و با ترویج ایده‌های من‌درآوردی به بهانه این‌که شرایط برای ایجاد حزب کمونیست مساعد نیست به "مشی مستقل ملی" و "ایدئولوژی مستقل ملی" می‌پردازند و یا این‌که به النقاط گرایبی روی می‌آورند. این چنین رهبری‌ای هیچ‌گاه قادر نیست در تحت هر شرایط وظایف محوله خویش را به طرز صحیح عملی نماید.

بحث شرایط عقب‌ماندگی افغانستان و رد و انکار افکار کمونیستی در افغانستان امری نیست که تازه در افغانستان مطرح گردیده باشد. این موضوع حتی در شرایط جنبش انقلابی روسیه از طرف پلخاتف مطرح گردید. انحلال‌طلبان امروزی به دنبال پلخاتف به راه افتاده اند و می‌گویند که شرایط برای ایجاد حزب کمونیست در افغانستان عقب‌مانده مهیا نیست.

طوری‌که همه می‌دانیم پلخاتف از پیروان برجسته کارل مارکس و فریدریش انگلس بنیان‌گذاران سوسیالیسم علمی بود. او زمانی مبلغ برجسته مارکسیسم و فرد با صلاحیت در جنبش سوسیالیستی روسیه بود.

پلخاتف از جمله نخستین مارکسیست‌های روسیه بود که آثار برجسته در فلسفه، ادبیات، هنر، تاریخ، تیوری‌های اجتماعی و اندیشه‌های اجتماعی به جامعه روسیه

ارائه نمود. او بسیاری مقالات ارزشمند بر ضد اپورتونیست‌ها، ماخیست‌ها و ناردونیک‌ها نوشته است. لنین در مورد پلخائف می‌نویسد:

«... به جا است توجه اعضای جوان حزب را بدین نکته جلب کنم که شما نمی‌توانید بدون مطالعه کلیه آثار فلسفی پلخائف - و منظور من آموختن آن‌هاست - امیدوار باشید که به یک کمونیست واقعی و آگاه تبدیل شوید، زیرا در هیچ کجای دنیا در باره مارکسیزم بهتر از آثار او نوشته نشده است.»

با آن هم پلخائف از جنبش انقلابی روسیه طرد شد، چرا؟

علت اساسی طرد شدن پلخائف، ناتوانی‌اش در فهم گوهر عصر امپریالیزم و کار برد خلاق مارکسیزم در شرایط روسیه بود. علت دیگر طرد شدنش اقامت طولانی مدت او در خارج از کشور بود. این اقامت طولانی مدت باعث جدایی او از جنبش انقلابی روسیه گردید و سبب شد که نه تنها تجربه مثبت انقلابی سوسیال‌دموکراسی غربی، بلکه فساد رهبران بین‌الملل دوم را نیز که با او حشرونشر زیادی داشت به خود جذب کند. همه این عوامل باعث ناستواری پلخائف و منبع اشتباهات و انحرافات وی از مارکسیزم گردید. این انحرافات باعث گردید که او به این تبلیغات در روسیه پردازد که چون روسیه عقب‌مانده و فاقد "سطح فرهنگی" لازم برای سوسیالیزم است، لذا شعار انقلاب سوسیالیستی در روسیه یک شعار میان تهی است. این عقیده منجر به نپذیرفتن انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتوبر از جانب وی گردید.

اینک در کشور اشغال شده افغانستان توسط ابرقدرت امپریالیستی جهان و شرکایش، کسانی یافت می‌شوند و می‌گویند:

«در افغانستان عقب‌مانده" شرایط برای موجودیت و فعالیت حزب کمونیست آماده

نیست.»

همین انحراف عمیق ایدیولوژیک - سیاسی، آن‌ها را به این نتیجه رسانده که «ایجاد حزب کمونیست و شعار جنگ مسلحانه در افغانستان» شعار میان تهی است. همین عقیده منجر به نپذیرفتن مارکسیزم - لنینیزم - مانوئیزم از جانب ایشان گردیده است. این شایعات از طرف چند نفر از کادرهای سابقه "ساما" در اروپا و کانادا دامن زده می‌شود. علت این

انحراف عمیق ایدیولوژیک - سیاسی همان دو علتی است که پلخائف به آن دچار شده بود. یکی درک ناقص آن‌ها از عصر امپریالیزم و انقلاب پرولتری و کار برد خلاقانه مارکسیزم- لنینیسم- مائونیسم در شرایط خاص افغانستان و دوم اقامت طولانی مدت شان در کشورهای امپریالیستی است. بیش از سه دهه است که آن‌ها در کشورهای امپریالیستی اروپا و کانادا زندگی می‌کنند، بدون چون و چرا تحت تأثیر افکار انحرافی انحلال‌طلبان اروپایی و کانادایی قرار گرفته اند و همین دو دلیل باعث گردیده تا به مخالفت با ایجاد حزب کمونیست و طرح شعار جنگ مسلحانه برخاسته و به مغاک پارلمانتاریزم سقوط کنند. آن‌ها از یک طرف به مخالفت علیه حزب کمونیست برمی‌خیزند و از طرف دیگر مارکسیزم- لنینیسم و گاهی اوقات اندیشه مائوتسه‌دون را بر زبان می‌آورند. دلیل این درهم‌اندیشی سیاسی آن است که می‌خواهند مارکسیزم - لنینیسم - مائونیسم را در انقطاع با سایر نظام‌های فلسفی ارتجاعی گویا تکمیل کنند. بحث «لباس پوشیدن مطابق فرهنگ خود» همین شم "پویا" را با خود دارد.

جالب این‌جاست که "بامداد" ما را متهم می‌کند که جای مبارزه دشنام را پیشه نموده ایم. به این گفته توجه کنید:

«دوست یا دوستان گرامی! وقتی این‌قدر به مجید و هم رزمان او باورمند هستید، آثار و نوشته‌های او را باید خوانده باشید؟ آیا مجید در جایی از دشنام‌های رکیک علیه حتی دشمنان سر خود استفاده کرده است؟ وقتی کسی یا کسانی بسیار مؤدبانه و احترامانه به شما پیام می‌دهد که حرف‌های که می‌نویسید شمار زیادی را با خطرات جدی مواجه می‌کند. به جای آن‌که به اصلاح کار خود بپردازید، به غلظت دشنام‌نامه‌ای تان می‌افزایید. این کجای کمونیست بودن است؟» (بامداد - واژه "کمونیست" نباید چاشنی خزعبلات نویسی شود - صفحه دوم «تاکید از ماست»)

در جواب می‌گوئیم بلی! ما «به مجید و جان‌باختگان هم‌رزم او» احترام قایل هستیم و یاد آن‌ها را به مثابه جان‌باختگان راه مبارزه و مقاومت مترقی علیه سوسیال‌امپریالیزم شوروی و مزدوران آن گرامی می‌داریم. اما بگذارید صریحاً برای تان بگوییم که این باورمندی ما به مجید و هم‌رزمان سامایی‌اش یک باورمندی همه‌جانبه ایدیولوژیک-

سیاسی و خطی نیست و دلیل آن هم این است که ما آثار و نوشته‌های او را خوانده ایم و به دقت هم خوانده ایم و در هر موردی که آن اسناد را قابل نقد دیده ایم مورد نقد قرار داده ایم.

مثلاً ما اعلامیه تأسیس "ساما" را، که به قلم زنده‌یاد مجید نوشته شده است، خوانده ایم و آن را مدت‌ها قبل، در زمان فعالیت "هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان" نقد کرده ایم و در همان زمان نیز نقد مذکور را منتشر کرده ایم. این نقد در مجموعه اسناد بخش غرjestان، هسته انقلابی کمونیست‌ها و سازمان کمونیست‌های انقلابی افغانستان، تقریباً دو سال قبل، توسط "هیئت تحریریه شعله جاوید" مجدداً باز تکثیر گردیده است. نقد مذکور مبتنی بر نکات ذیل است:

۱ - اعلامیه تأسیس "ساما" در یک کنفرانس بحثی که هدف آن بحث روی مسایل ایدیولوژیک-سیاسی مطروحه در "کمیته تحقیق تیوریک" بود و نه تأسیس سازمان، به صورت عاجل سرهم‌بندی و منتشر گردید، در حالی که مسایل ایدیولوژیک-سیاسی متذکره کماکان حل نشده و فیصله ناشده باقی‌مانده بود. به همین جهت اعلامیه مذکور اجباراً مضمون و شکل یک اعلامیه التقاطی، شامل سه خط به اصطلاح مارکسیستی-لنینیستی (خط بخش فقید هادی محمودی)، خط دموکراتیک (خط زنده‌یاد مجید) و خط اسلامیستی (خط تازه اندیشان یا چهار گروه متحده یعنی خط مشترک محفل هرات، محفل شاه‌پور، محفل اشرف و محفل پویا-دادفر) را به خود گرفت.

۲ - در اعلامیه تأسیس "ساما" گفته شده است که:

«امپریالیزم روس اسلام را به مثابه سدی در برابر سیاست امحای هویت ملی مردم ما توسط امپریالیزم روس مورد تعارض قرار داده و با مقاومت ملی زیر لوای اسلام مواجه شده است...»

این جمله نشانه ای از خط "تازه‌اندیشان" در "اعلامیه" است و این نشان می‌دهد که "ساما" از همان ابتدای تأسیس خود گنجایش خط "تازه‌اندیشان" اسلامیست را در خود داشته است.

درین جا باید تذکر داده شود که حتی "قیوم رهبر" نیز مطلب مذکور را قبول نداشت و

در یکی از سخن‌رانی‌هایش صریحاً بیان داشته است که:

«اسلامی بودن، خصلت مقاومت مردم ما ضد امپریالیزم روس نیست، بل که اسلامی بودن، خصلت مقاومت خودبه‌خودی مردم ما ضد امپریالیزم روس است.»

معنی این جمله آن است که "ساما" ملزم نیست در مقابل خصلت مقاومت خودبه‌خودی مردم ما علیه امپریالیزم روس سرخم نماید، بل که باید آن را سمت‌وسوی آگاهانه بدهد.

۳ - اعلامیه تأسیس "ساما" دارای خط حزبی نیست. اعلامیه مذکور موضوع تشکیل حزب کمونیست را کلاً به فراموشی سپرده است و در حالی که حزب وجود ندارد، موضوع تشکیل "جبهه ملی آزادی‌بخش" را به عنوان وظیفه عاجل مطرح کرده است.

۴ - یاد کردن از قدرت‌های امپریالیستی غرب به عنوان "جهان آزاد".

و غیره و غیره.

خوانندگان می‌توانند "به مجموعه اسناد بخش غرچستان، هسته انقلابی کمونیست‌ها و سازمان کمونیست‌های انقلابی" مراجعه نمایند و نقد مکمل مذکور و سایر مباحث را در آن مطالعه نمایند.

همچنان ما "برنامه ساما" را، که ایضاً توسط زنده‌یاد مجید به رشته تحریر در آمده است، به دقت و بارها مطالعه کرده ایم و مفصلاً و در چندین مورد نقد کرده ایم. این نقد نیز در زمان هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان منتشر گردیده است و بار دوم در "مجموعه اسناد بخش...، هسته... و سازمان..." مجدداً توسط "هیئت تحریریه شعله جاوید" منتشر گردیده است. خوانندگان می‌توانند برای مطالعه نقد متذکره به مجموعه مذکور مراجعه نمایند.

درین جا فقط دو مورد مشخص از نقد مذکور را متذکر می‌شویم:

۱ - زبان برنامه "ساما" زبان کمونیستی نیست و اصطلاحات کمونیستی به نحوی در آن بازسازی و به اصطلاح "بومی‌سازی" شده است که مفاهیم روشن و صریح و پذیرفته شده بین‌المللی اصطلاحات متذکره را گنگ و مبهم ساخته است و به این ترتیب در برنامه "ساما" توسل به رویونیزم ادبی صورت گرفته است.

این موضوع معمولاً در "ساما" با نمونه قرار دادن زبان تحریر اولین برنامه حزب

کمونیست چین، که زبانی شبیه به زبان برنامه "ساما" دارد، توجیه گردیده است. اما موضوع این است که آن برنامه، برنامه حزب کمونیست چین بود و توسط آن ماهیت و هویت کمونیستی حزب مخفی نگه داشته نشده و صریحاً در نام خود حزب مطرح گردیده است. اما این برنامه در بهترین حالت، برنامه سازمان آزادی‌بخش مردمی‌ای است که نمی‌توان و نباید آن را یک سازمان کمونیستی نامید و ماهیت و هویت کمونیستی را به آن چسپاند. در واقع در "ساما" ماهیت و هویت کمونیستی هیچ‌گاه به گونه مستند مورد اذعان و تأیید قرار نگرفته است. به همین جهت "قیوم رهبر" صریحاً می‌گفت که:

«"ساما" وظیفه تبلیغ برای کمونیسم را بر عهده ندارد.»

و این صاف و ساده به معنای این است که "ساما" یک سازمان کمونیستی نیست. اما در عین حال می‌گفت که:

«"ساما" یک سازمان ضد کمونیستی نیز نیست و تبلیغات علیه کمونیسم را نیز بر

عهده ندارد.»

۲ - برنامه "ساما" در قسمت‌هایی از متن خود صرفاً علیه رژیم کودتای هفت ثور به عنوان دشمن عمده موضع‌گیری نموده است و در قسمت‌های دیگری از متن خود علیه سوسیال‌امپریالیسم شوروی. این در حالی است که برنامه "ساما" در کنگره اول آن سازمان که در جوزای سال ۱۳۵۹ دایر گردید، مورد تصویب قرار گرفته است، یعنی تقریباً شش ماه بعد از تجاوز قوای سوسیال‌امپریالیستی بر افغانستان و اشغال کشور توسط آن‌ها.

پس چرا ما در بحث مان از قول زنده‌یاد مجید مطالبی را نقل کرده ایم؟ نقل این مطالب از قول زنده‌یاد مجید برای این است که ما سامایی‌ها را متوجه سازیم که آن‌ها در برخوردشان با اشغال‌گران کنونی و رژیم دست‌نشانده‌شان باید برخورد زنده‌یاد مجید با اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم مزدور آن‌ها را سرمشق خود قرار دهند و با طرح شعار "یا مرگ یا پیروزی!" و "یا وطن یا کفن" مرگ را بر تسلیم‌شدن به اشغال‌گران کنونی و دست‌نشانندگان شان ترجیح دهند. اما آن‌ها نه از این سرمشق بل‌که از سرمشق تسلیم‌شدگانی چون "آذر" و "سخی" و "پیکار" و شرکاءشان کار می‌گیرند و حتی

سرمشق آن‌ها را به صورت منفی عمق و گسترش می‌دهند و آن را به شمولیت در رژیم دست‌نشانده تا سطح وزارت و وکالت می‌رسانند.

ما برای این که آن‌ها را متوجه بسازیم که اگر به مارکسیزم-لنینیسم-مائونیسم و بحث‌های کمونیستی ما باور ندارند، که ندارند و این برای ما روشن و واضح است، حداقل باید به موضع‌گیری‌های ضد اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم مزدورشان توسط زنده یاد مجید و موضع‌گیری‌های "قیوم رهبر"، یعنی موضع‌گیری‌های اصیل آن‌ها وفاداری داشته باشند و علیه آن‌ها دست به مخالفت‌های تسلیم‌طلبانه در شرایط کنونی زنند. طبعاً موضع‌گیری‌های مذکور به عنوان موضع‌گیری‌های اصیل آن‌ها شامل ملاقات زنده‌یاد مجید با سران رژیم کودتای هفت ثور، قبل از آن که افغانستان تحت اشغال سوسیال‌امپریالیست‌ها درآید، که بنا به پیشنهاد "گروه انقلابی..." و تائید تمامی بخش‌های دیگر جنبش "چپ"، به استثنای "سرخ‌ها"، صورت گرفت، نمی‌گردد. آن حرکت نادرست و غیراصولی در واقع تسلیم‌طلبی مجموع "چپ" آن زمان کشور، غیر از "سرخ‌ها"، را در قبال رژیم کودتای هفت ثور نشان‌نشان می‌دهد و نمی‌تواند قابل تائید باشد. همین گونه است سایر حرکت‌های نادرست آن‌ها.

بنابراین ما رفتن در راه مجید در مبارزه و مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و دست‌نشانندگان شان را به تمام سامایی‌ها توصیه می‌کنیم، و نه تقدیس خشک و خالی خصلت‌های شخصی وی را.

"بامداد" می‌پرسد که:

«آیا مجید در جایی از دشنام‌های رکیک علیه حتی دشمنان سر خود استفاده کرده

است؟»

ما متقابلاً از وی می‌پرسیم که آیا جناب "بامداد" دشنام‌نامه انحرافی و پر از فحش و دشنام "پس منظر تاریخی؟" را دیده و مطالعه کرده است؟ درست است که نوشته مذکور را زنده‌یاد مجید ننوشته است و نویسندگان اصلی آن انجنیر عثمان و مضطرب باختری بوده‌اند. ولی زنده‌یاد مجید نیز به عنوان شخص سوم در انشعاب مذکور در پهلوی آن‌ها قرار داشته است. البته تائید "پس منظر تاریخی" از طرف زنده‌یاد مجید اشتباه فاحشی

بود که بعداً از طرف خودش در نوشته "سپاهی جریان" مورد نقد قرار گرفت، نقدی که حتی "قیوم رهبر" نیز درستی آن را قبول داشت. اما به اصطلاح پیروان امروزی زنده‌یاد مجید مثل "بامداد" سال‌های سال است که همچنان به سبک نویسندگی "پس منظر تاریخی" وفادار مانده اند و گمان نمی‌رود شجاعت و شجاعت نقد از این چنین شیوه نویسندگی را پیدا نمایند. آن‌ها در واقع درین مورد از انجنیر عثمان و مضطرب باختری سرمشق می‌گیرند و ممکن است درست مثل آن‌ها تا آخر در مورد این سبک نویسندگی ناپشیمان باقی بمانند.

با وجود این، زنده یاد مجید یک انتی‌کمونیست نبود و مثلاً هیچ‌گاه علیه سازمانی مثل "سازمان مبارزه برای تشکیل حزب کمونیست افغانستان در راه آزادی طبقه کارگر" (اخگر) که هم آشکارا نام "کمونیستی" داشت و هم آشکارا "مواضع کمونیستی" و برعلاوه تا زمانی که تحت تأثیر رویزیونیسم خوجه‌یی قرار نگرفته بود، روی هم‌رفته از مواضع نسبتاً درست مارکسیستی-لنینیستی-مائوتسه‌دون اندیشه نیز برخوردار بود، روش خصمانه در پیش نگرفت و اخگری‌ها را ازین بابت "یاوه‌گوی" و "چرندنویس" (خزعبلات نویس) ننامید و علیه اخگری‌ها به عنوان احمق‌هایی که تعداد زیادی را به خطر می‌اندازند، موضع‌گیری مستند اتخاذ نکرد.

به ادامه گفتار جناب "بامداد" توجه نماییم:

«وقتی کسی یا کسانی بسیار مؤدبانه و احترامانه به شما پیام می‌دهد که حرف‌های که می‌نویسید شمار زیادی را با خطرات جدی مواجه می‌کند. به جای آن‌که به اصلاح کار خود بپردازید، به غلظت دشنام‌نامه‌ای تان می‌افزائید. این کجای کمونیست بودن است؟»
خوب بود یک نمونه از آن پیام‌های "مؤدبانه و احترامانه" در این جا نقل می‌گردید که نقل نگردیده است و هیچ‌گامی هم نقل نخواهد شد، چرا که چنین پیام‌های اصلاً وجود نداشته و ندارد. اما برعکس دشنام‌نامه‌های سراسر تهمت و بهتان و مملو از ضد اصولیت‌ها مثل دشنام‌نامه‌های "احمد برومند" وجود دارد و کاملاً روشن است که عالی‌جنابان در برابر انتقادهای اصولی حزب، بدون هیچ شرم و خجالتی پیوسته به «غلظت دشنام‌نامه‌یی... [شان] می‌افزایند»

"قیوم رهبر" یکی از هم‌زمان نزدیک زنده‌یاد مجید بود. آیا دشنام‌نامه موضع‌گیری "ساما" علیه اعلامیه انشعاب بخش غرjestان "ساما" از "ساما"ی تحت رهبری "قیوم رهبر" را که توسط خود وی به رشته تحریر درآمده است، دیده و خوانده اید؟ قاعدتاً باید دیده باشید و خوانده باشید. ولی ما فکر نمی‌کنیم که سند "پاسخ ما به دشنام‌نامه رهبر و شرکاء" را درست و دقیق خوانده باشید و اگر خوانده باشید فکر نمی‌کنیم که آن را درست و دقیق درک کرده باشید. این سند که شامل چند بخش است نیز در "مجموعه اسناد بخش غرjestان، هسته انقلابی... و سازمان کمونیست‌ها..." توسط هیئت تحریریه شعله جاوید دوره چهارم باز تکثیر گردیده و در خدمت خوانندگان قرار دارد. این سند تا حال جواب گفته نشده است و به نظر نمی‌رسد که در آینده نیز جواب گفته شود.

چرا اعلامیه "ساما" علیه اعلامیه انشعاب بخش غرjestان یک دشنام‌نامه خوانده شده است؟ زیرا که "قیوم رهبر" و شرکاء حتی به خاطر طرح موضعی در اعلامیه بخش...، که خودش در کنفرانس سرتاسری "ساما" علیه خط اعلام مواضع در "ساما" به عنوان یک خط رویزیونیستی اتخاذ نمود، به فحش و ناسزاگویی علیه اعلامیه بخش غرjestان "ساما" پرداخته است. ولی در عین حال تا آخر حیاتش قادر نگردید که در مقام انتقاد از خود حتی یک سند کوتاه نیز به رشته تحریر در آورد و این تفاوت او را با زنده‌یاد مجید نشان می‌دهد.

«حرف‌هایی که می‌زنید شمار زیادی را با خطرات جدی مواجه می‌سازد.»

کدام حرف‌های ما تعداد زیادی را با خطرات جدی مواجه می‌کند؟ مثلاً به صورت مشخص وظیفه ما در قبال تسلیمی نیروهای "ساما" در کوه‌دامن در سال ۱۳۶۰ خورشیدی که توسط کمیته مرکزی "ساما" در همان وقت رسمیت داده شد، چه چیزی می‌توانست باشد و چه چیزی می‌تواند باشد؟ برعلاوه قبل از آن تسلیمی و تسلیم‌طلبی، امواج تسلیمی و تسلیم‌طلبی‌ای که "ساما" را در هرات فراگرفت، چه وظایفی را در مقابل ما قرار می‌داد و قرار می‌دهد؟ آن تسلیمی و تسلیم‌طلبی در کنفرانس سرتاسری "ساما" توسط "ولید" و شرکایش خاتمه یافته اعلام گردید، ولی امروز برای ما روشن گردیده است که منبع اصلی این "فساد" در "ساما" همانا یکی از محافل چهارگانه شامل در

بخش " چهار گروه متحده" (تازه اندیشان) در "ساما" یعنی محفل هرات بوده است و تمام افراد حوزه غرب "ساما" که در کنفرانس سرتاسری "ساما" شرکت نموده بودند درین مورد گزارش نادرست و دروغین به کنفرانس ارائه کرده بودند. پس وظیفه ما در قبال تسلیمی و تسلیم‌طلبی مذکور هنوز خاتمه نیافته و ما وظیفه داریم جمع‌بندی و درس‌آموزی از تجارب منفی آن را نیز تکمیل نموده و در اختیار جنبش انقلابی کشور و جنبش انقلابی بین‌المللی قرار دهیم.

درین جا باید تصریح نماییم که تسلیمی و تسلیم‌طلبی در "ساما" صرفاً در "کوه‌دامن" و "هرات" تبارز نکرد، بلکه به درجات مختلف دامن واحدهای دیگر "ساما" را نیز گرفت. مثلاً دامن واحد پروان- کاپیسا، واحد شهر کابل، واحد شمال، واحد قندوز و حتی افرادی از واحد "بخش غرجهستان..." را و این‌ها همان‌هایی هستند که بعد از وقوع انشعاب بخش غرجهستان از سامای تحت رهبری قیوم رهبر با تکیه بر عناصر نزدیک به مقامات دولتی و پولیس پاکستان، در فعالیت‌های خشن علیه انشعابیون سهم داشتند. امیداریم درین مورد در آینده نزدیک مفصلاً صحبت نماییم.

این‌ها نشان داد و نشان می‌دهد که پدیده تسلیمی و تسلیم‌طلبی یک پدیده عارضی و قسمی نبوده و دارای ریشه خطی و بالاتر از آن دارای ریشه ایدیولوژیک- سیاسی عمومی در "ساما" بوده است. برعلاوه تسلیمی و تسلیم‌طلبی در قبال دولت اسلامی جهادی‌ها و مشخصاً در قبال دولت اسلامی تحت رهبری ربانی- مسعود نیز بخش‌هایی از "ساما" را فراگرفت. این تسلیمی و تسلیم‌طلبی در واقع به نحوی هنوز هم در پیوند با جمعیت اسلامی ادامه دارد.

اما تسلیمی و تسلیم‌طلبی کنونی بخشی از "ساما" که هنوز هم حزب راجستر شده خود را دارد و هنوز هم در واقع بخشی از رژیم پوشالی است و هنوز هم در صدد راه‌یابی به پارلمان و کابینه رژیم دست‌نشانده می‌باشد، بدترین نوع تسلیمی و تسلیم‌طلبی است. این بخش برخلاف ادعای دروغین "ساما- ادامه دهندگان" خودسرانه و در اثر پراگندگی تشکیلاتی "ساما" به چنین تسلیمی و تسلیم‌طلبی ملی و طبقاتی سقوط نکرده است، بلکه بنا به تشویق و توجیه مستند کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی" به این

مغاک افتاده است.

"ساما" در کلیت خود از همان خزان سال ۱۳۶۰ در کوه‌دامن، و حتی از همان بهار یا تابستان سال ۱۳۵۹ در هرات و بخش هراتیان مقیم کابل، پیوسته تلاش داشته و دارد که "اسرار" این تسلیمی و تسلیم‌طلبی مستمر تقریباً چهل ساله را در سطح جنبش انقلابی کشور مخفی نگه دارد و در سطح درونی "ساما" از ارزیابی، بررسی و جمع‌بندی آن خودداری نماید. "سامایی"ها حتی از ما انتظار داشته‌اند و دارند که نباید اسناد "کمسیون تحقیق و بررسی تسلیم‌طلبی در ساما" را منتشر می‌کردیم و بحث در مورد آن را نباید ادامه می‌دادیم و نباید ادامه دهیم.

همه می‌دانند که اسناد "کمسیون تحقیق و بررسی تسلیم‌طلبی در ساما" به سرقت رفت. این کار با هر نیتی که صورت گرفته باشد، نتیجه عملی‌اش عدم انتشار بخش اعظم سرقت شده این اسناد در موقعش توسط مسئول سابق "کمسیون تحقیق و بررسی تسلیم‌طلبی در ساما" بوده است و لذا فقط بخش کوچکی از آن اسناد که مورد دست‌برد قرار نگرفته بود، در موقعش توسط مسئول سابق "کمسیون..." منتشر گردید. مشخصاً یادداشت‌های طویل جلسات یک هفته‌یی از مباحثات مرحله اول کنفرانس سرتاسری "ساما" در مورد تسلیم‌طلبی دزدیده شد، در اختیار "رهبر" قرار گرفت و توسط وی دوسیه‌اش بسته گردید و در نتیجه از انتشار باز ماند. اما حتی تا امروز سامایی‌ها از بحث روی مندرجات آن خودداری می‌کنند و حتی در درون "ساما" آن را سانسور کرده‌اند.

چه چیزی ازین تسلیمی و تسلیم‌طلبی مستمر و آشکار چهل ساله، جزئی از اسرار غیرقابل افشای یک سازمان انقلابی است؟

غند دولتی سنگین در کوه‌دامن یک غند ۷۶۰ نفری از افراد نظامی "ساما" در کوه‌دامن بود که آشکارا وجود داشت و یک چیز پنهانی نبود و نمی‌توانست پنهانی باشد. چرا باید انتشار پروتوکول همکاری میان رژیم مزدور در کابل و سامایی‌های کوه‌دامن توسط مسئول سابق "کمسیون تحقیق و بررسی تسلیم‌طلبی در ساما"، که بر پایه آن غند دولتی مذکور تشکیل گردید، و انتشار تحقیقات در مورد غند مذکور "غزعبلات نویسی" قلمداد گردد و به این وسیله سعی در پنهان نگه داشتن یک تسلیمی آشکار و بیرقی، که

اصلاً ممکن نیست مخفی نگه داشته شود، به عمل بیاید.

حزب تسلیم‌شده پارلمانتاریستی که ده‌ها وزیر، وکیل و رئیس در رژیم دست‌نشانده داشته است و هنوز هم سعی دارد چنین موقعیت‌هایی در رژیم داشته باشد، چه چیزی برای مخفی کردن می‌تواند داشته باشد و چه چیزی از آن حزب می‌تواند جزئی از اسرار یک سازمان انقلابی محسوب گردد؟

سعی قیوم "رهبر" برای تبدیل رابطه دیپلماتیک توصیه شده توسط زنده‌یاد مجید میان دولت چین رویزیونیست و "ساما"، به یک رابطه ایدیولوژیک-سیاسی میان "ساما" و حزب رویزیونیست بر سر اقتدار در چین، هم در مخالفت با وصایای زنده‌یاد مجید قرار داشت و هم در مخالفت با فیصله کنفرانس سرتاسری "ساما" مبنی بر "قاطعیت ایدیولوژیک و انعطاف سیاسی" در قبال حزب و دولت بر سر اقتدار در چین. اگر به "قیوم رهبر و شرکاء" اجازه داده می‌شد که آن فیصله را مخفیانه به فیصله پیش‌نهادی وی مبنی بر "انعطاف ایدیولوژیک و انعطاف سیاسی" تبدیل کنند، آیا این "دو انعطاف" اصولاً می‌توانست مخفی باقی بماند؟ و مقدم بر آن این به اصطلاح مخفی‌کاری چه چیزی از حفظ اسرار یک سازمان انقلابی را می‌توانست در برداشته باشد؟

مشخصاً وقتی ما نوشته "ساما" به مناسبت هجدهم جوزای سال ۱۳۹۸ خورشیدی را نقد نمودیم، نقد ما باعث برافروخته شدن خشم بعضی از سامایی‌ها گردید و دشنام‌نامه چند صفحه‌یی را منتشر نمودند که محتویات آن هیچ ربطی به نقد ما و جواب‌دهی به آن نقد ندارد.

ما بارها از طرف آن‌ها مورد فحش و دشنام‌های رکیک قرار گرفته ایم. شیوه دشنام‌دادن و اتهام زنی‌های دروغین و بی‌پایه شاخ‌دار مربوط به "انتقادیون" دهه پنجاه خورشیدی است. طوری که قبلاً بیان داشتیم همین انتقادیون (اعم از "گروه..." و "محل هرات") بودند که از هیچ‌گونه فحش و دشنام‌های رکیک به زنده یاد رفیق اکرم و مدافعین جریان دموکراتیک نوین دریغ ننمودند. از آن زمان تا کنون این شیوه مربوط به همین دسته‌ها است که "پامداد و شرکاء" هم بخشی از آن‌ها هستند. ما بارها در پاسخ به دشنام‌نامه‌های شان یاد آور شده ایم که فحش و دشنام، مبارزه نیست و این شیوه در

ادبیات سیاسی چپ در افغانستان متداول نبوده، بلکه یک زبان لومپناهای است که وارد این ادبیات گردیده است.

خوانندگان گرامی برای معلومات مزید در این زمینه می‌توانند به شماره‌های هشتم، نهم، دهم، یازدهم و دوازدهم شعله جاوید دور سوم مراجعه کنند. آن زمان می‌توانند دقیقاً دریابند که چه کسی «به غلظت دشنام‌نامه اش افزوده است»؟

چرا "بامداد" پادروا بحث می‌کند و یک جمله از دشنام‌نامه ما را شاهد مثال نمی‌آورد. استناد به اسناد، خواننده را به حرف نویسنده بهتر مطمئن می‌سازد. بحث بدون مدارک و اسناد پوچ و میان تهی است. لنین در این مورد می‌گوید:

«هر شخص عاقلی می‌فهمد وقتی بر سر موضوعی شدیداً مبارزه می‌شود، برای کشف حقیقت نباید به اظهارات مشاجره‌کنندگان اکتفا کرد، بلکه باید شخصاً مدارک و اسناد را بازرسی نمود و شخصاً معین کرد که آیا شهادتی از طرف شهود وجود داشته و آیا این شهادت‌ها موثق است یا خیر.

شکی نیست که اجرای این عمل همیشه آسان نیست. اعتقاد یافتن به آنچه در دسترس قرار دارد، به آنچه شنیدن آن برای خود شخص میسر است و به آنچه "آشکار"تر در باره آن فریاد می‌زنند و غیره و غیره - به مراتب "آسان‌تر" است. منتها باید دانست، کسانی را که به این موضوع اکتفا می‌نمایند "سبک مغز" و میان تهی می‌نامند و هیچ‌کس به طور جدی روی آن‌ها حساب نمی‌کند.» (لنین - مجموع آثار و مقالات - مسایل مورد مشاجره - صفحه ۳۱۵ - تأکیدات روی کلمات از لنین است)

حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان در تمامی بحث‌هایش با هر شخص و یا تشکیلی از روی مدارک و اسناد شان بحث کرده و با استناد به آثار بنیان‌گذاران کمونیسم علمی کمبودات، نواقص و انحرافات عمیق ایدیولوژیک سیاسی را نشانی نموده و مورد نقد قرار داده است. اما با تأسف باید گفت که چنین استدلالاتی برای "بامداد" و شرکاء به منزله فحش‌های غلیظ و "غزعبلات" محسوب گردد.

وقتی حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان نوشته "ساما" به مناسبت هجدهم جوزای سال جاری را نقد نمود، آن‌ها از نقد ما این نتیجه نادرست و غیراصولی را گرفتند

که این انتقاد فقط یک حمله خصمانه است. بناءً تصمیم گرفتند که از ذکر هیچ‌گونه اتهامات جعلی که خودشان به آن باور ندارند و سخنان سخت ناگوار و ناپسند است به ما خودداری نکنند و با یک نام جعلی علیه ما "دشنامنامه" بنویسند. ما فکر می‌کنیم کسی که تا کنون این دشنامنامه را نخوانده باشد از عنوان آن به خوبی درک می‌کند که چه قدر این سند بی‌پایه و فاقد هرگونه بحث اصولی است.

ما با صراحت می‌گوییم که چه چیز ممکن است خطرناک‌تر از تقدیس تسلیمی و تسلیم‌طلبی در قبال اشغال‌گران امپریالیست باشد؟ و چه چیز ممکن است خطرناک‌تر از تبدیل شدن به اسلحه دموکراسی نیولیبرالی اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده در افغانستان باشد؟

وقتی ما از فرکسیون منحلۀ "ساما" در نوشته‌ی شان به مناسبت هجدهم جوزا انتقاد نموده و برای شان با اسناد و مدارک نشان دادیم که راه برگزیده‌ی شان نه تنها یک راه اصولی نیست بلکه یک راه منطبق با خط زنده یاد مجید نیز نیست و به نفع اشغال‌گران امپریالیست است، خشمگین گردیده و سندی را که جز دشنامنامه نمی‌توان نام دیگری بر آن نهاد به نام "احمد برومند" علیه ما منتشر کردند و به تعقیب و تائید آن سند "واژه کمونیست نباید چاشنی خزعبلات نویسی شود" از طرف "بامداد" منتشر شد. البته باید یادآوری نمود که حداقل "بامداد" تا حدی از شیوۀ بحث لومپنانه دوری جسته و به بحث سیاسی، ولو نادرست، پرداخته است.

"احمد برومند" و شرکاء با دشنام‌های شان ثابت نموده اند که از تعمق در سیر افکار مخالفین خود عاجز اند. در حالی که باید آن‌ها خیلی تعمق نمایند که چرا هرگونه تنزل دادن سیاست مانونیستی تا درجۀ پارلمانتاریزم، همانا به مثابۀ تهیه‌ی زمینه برای تبدیل شدن جنبش طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش به آلت دست دموکراسی تحمیلی نیولیبرال بورژوازی امپریالیستی اشغال‌گر است.

«همچنین ما موظفیم هرگونه نغمه‌های آشتی‌طلبانه و "هم‌آهنگی طلبانه" ای را که در جلسه‌های علنی کارگران از گفته‌های فعالین لیبرال تراوش می‌کند برملا سازیم - خواه آن‌ها این نغمه‌ها را از روی اعتماد صادقانه خود به لزوم همکاری مسالمت‌آمیز طبقات

بسرایند و خواه از روی تمایلی که به خوش رقصی در مقابل رؤسا دارند و بالاخره خواه
از روی ناشی‌گری. سرانجام ما مؤظفیم که کارگران را از دامی که اغلب پولیس برای
آنها می‌گستراند برحذر سازیم.» (لنین - مجموع آثار و مقالات - چه باید کرد - صفحه
۱۱۷)

از نشرات حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان